# شعله جاوید

ارگان مرکزی

حزب کمونیست ( مائوئیست ) افغانستان

جریده شعله جاوید ارگان مرکزي حزب کمونیست ( مائوئیست ) افغانستان است که عمدتا در خدمت تدارك ، برپایي و پیشبرد جنگ مقاومت ملي مردمي و انقلابي ( شکل مشخص کنوني جنگ خلق ) قرار دارد .

( اساسنامه حزب )

شماره بیستم | دوره سوم | سرطان 1388 ( جولاي2009 )

*هموطنان عزيز!*

طوري كه اطلاع داريد قرار است در اواخر ماه اسد امسال، دور دوم انتخابات رياست جمهوري رژيم دست نشانده، يكجا با دور دوم انتخابات شوراهاي ولايتي رژيم، برگزار گردد. ما، از هم اكنون كه روند به اصطلاح مبارزات انتخاباتي براي گرم كردن ميدان اين بازي نمايشي امپرياليستي – ارتجاعي و فريبكارانه تازه آغاز گرديده است، شما را مورد خطاب قرار مي دهيم و از شما مي خواهيم كه:

*در انتخابات رياست جمهوري و شوراهاي ولايتي رژيم دست نشانده شركت نكنيد!*

ما بخاطري اين خواست را به پيشگاه شما تقديم مي كنيم كه:

*اولا:* همه مي دانند كه شركت مردم در اين انتخابات حتي در سطح انتخابات قبلي رژيم نخواهد بود و تعداد به مراتب كمتري در آن شركت خواهند كرد كه يك اقليت بسيار كوچك از مجموع نفوس كشور را شامل خواهد شد. مردمان ما كاملا حق دارند با اينچنين روحيه نا مساعد با انتخابات آينده رژيم برخورد نمايند و وسيعا در آن سهم نگيرند. آنها نتايج انتخابات هاي قبلي رژيم را با چشم سر مشاهده كردند و به روشني ديدند كه نتيجه آنها جز بمباران هاي قتل عام كننده بيشتر اشغالگران، تعميق و گسترش فساد رژيم، دربدري، بيكاري و گرسنگي بيشتر زحمتكشان و تشديد تضاد هاي ارتجاعي ميان بخش هاي مختلف اهالي مناطق مختلف كشور، چيز ديگري نبوده است.

بنابرين اقليت بايد با اكثريت بر حق مردمان ما كه در اين انتخابات شركت نمي كنند، همراهي نمايند و در هيچ سطحي در آن شركت نكنند. ما به همه هموطنان اطمينان مي دهيم كه هيچ قدرت و مرجعي نمي تواند و حق ندارد كه جبرا آنها را به شركت درين انتخابات مجبور سازد. چنانچه در مواردي با تهديدات مراجع قدرت رژيم و جنگ سالاران جنايتكار مربوط به باند هاي مختلف رژيم مواجه شديد، دست به مقاومت بزنيد و مطمئن باشيد كه آنها هيچ كاري عليه شما انجام داده نمي توانند. حتي مطابق به قانون اساسي و قانون انتخابات خود رژيم، شركت در انتخابات اجباري نيست و هيچ يك از مقامات رژيم و جنايتكاران مربوط به آن، قانونا حق ندارند شما را مجبور به شركت در انتخابات نمايند. علاوتا رژيم آنها آنقدر پاشيده و شاريده است كه ديگر توان اجراي تهديدات شان درينمورد را ندارند.

به هيچوجهي حاضر نشويد آراء تان را بصورت فردي و يا جمعي بفروشيد. چيز هاي ناچيزي كه شما در بدل اين فروش دفعتا بدست مي آوريد، در آينده بصورت مستقيم و يا غير مستقيم چند برابر بيشتر از شما پس گرفته خواهند شد.

ما به نوبه خود وظيفه مان مي دانيم كه با موارد تهديدات ميان تهي و يا واقعي و همچنان خريد و فروش آراء با استفاده از هر وسيله مبارزاتي بايستيم و يا لا اقل چنين مواردي را افشا نمائيم.

*ثانيا:* اين انتخابات همانند انتخابات هاي قبلي رژيم دست نشانده از تمامي جهات سياسي، مالي، امنيتي، تبليغاتي و غيره توسط اشغالگران رويدست گرفته شده و به پيش برده مي شود. بودجه برگزاري اين انتخابات را اشغالگران تامين مي كنند و امنيتش را هم عمدتا همانها مي گيرند. جريان برگزاري اين انتخابات نيز بصورت محكمي توسط اشغالگران كنترل مي گردد. فقط كافي است نگاهي به تركيب " كمسيون سمع شكايات " در مورد كانديداهاي اين انتخابات بيندازيم. در اين كمسيون پنج نفره، سه نفر خارجي و دو نفر افغانستاني شركت دارند. رئيس كمسيون يك كانادايي است و دو عضو ديگر كمسيون يكي امريكايي و ديگري انگليس هستند. در واقع همين سه نفر تصميم گرفته اند كه به چه كساني از كانديدا ها اجازه شركت در انتخابات بدهند و به چه كساني ندهند.

شركت درين انتخابات به مفهوم تائيد اشغال كشور توسط قدرت هاي امپرياليستي وارتجاعي خارجي و به مفهوم تائيد حاكميت پوشالي رژيم دست نشانده است كه هيچ مفهومي جز خيانت ملي و وطنفروشي ندارد.

*ثالثا:* وضعيت امروزي كشور و مردمان كشور با وضعيت زمان اشغال افغانستان توسط سوسيال امپرياليست هاي شوروي و حاكميت پوشالي رژيم دست نشانده آنها كدام فرق اساسي ندارد. مردمان ما در مبارزه و مقاومت عليه اشغالگران و دست نشاندگان شان دران زمان دو و نيم ميليون نفر قرباني دادند و چندين ميليون ديگر شان رنج ها و مصيبت هاي آوارگي به كشور هاي خارجي و بيخانماني در داخل افغانستان را بجان خريدند. سلسله اين رنج ها و مصيبت ها هنوز پايان نيافته است.

يقين داريم كه اكثريت شما، يك يا چند عزيز تان را در آن وقت از دست داده ايد ويا شخصا و همراه با خانواده هاي تان درد ها و رنج هاي آوارگي و بيخانماني را تحمل كرده ايد و بعضا هنوز هم تحمل مي كنيد. ما و شما آن قرباني هاي عظيم را به اين خاطر متقبل نشديم كه سوسيال امپرياليست هاي شوروي و نوكران شان از دروازه كشور ما خارج شوند تا امپرياليست هاي امريكايي و نوكران شان از كلكين آن وارد گردند. شركت در اين انتخابات به مفهوم ناسپاسي در حق شهداي جنگ مقاومت ضد سوسيال امپرياليستي و ناديده گرفتن رنج ها و مصيبت هاي آوارگان و بيخانمان شدگان آن جنگ مقاومت است.

*رابعا:* رژيم دست نشانده و پوشالي حاكم، سر تا پا و بصورت كامل يك رژيم فاسد و چپاولگر است، آنچنانكه مي توان آنرا فاسد ترين رژيم در تاريخ افغانستان دانست. اين خصلت رژيم با تغيير سردمداران آن تغيير نمي نمايد. ولي شركت ولو محدود شما در اين انتخابات يكبار ديگر به اين رژيم فاسد و سردمداران سراپا آلوده آن فرصت مي دهد كه دعواي دروغين منتخب شدن توسط مردم را مطرح نمايند و باز هم به فساد وچپاولگري هاي شان ادامه دهند.

*خامسا:* اكثريت كساني كه سرمداران اين رژيم پوشالي را تشكيل مي دهند، جنايتكاران قابل محاكمه خلقي – پرچمي، جهادي و طالبان تسليم شده هستند و اكثريت كانديداهاي رياست جمهوري و شوراهاي ولايتي رژيم نيز همين هايند.

كل جريان آمادگي ها براي برگزاري اين انتخابات نشان مي دهد كه معامله گري هاي آشكاري صورت گرفته تا يكبار ديگر همين جنايتكاران حاكم موجود با فريبكاري ها و تقلبات وسيع و با جابجايي ها و تغييرات اندكي، بر مسند اقتدار و حاكميت پوشالي حاكم باقي بمانند. اين رسوايي و افتضاح آنقدر عريان و عيان است كه حتي تعداد زيادي از كانديداهاي رياست جمهوري رژيم، دم از تحريم انتخابات مي زنند. در چنين شرايطي، كساني كه با " نيت نيك " در اين بازي انتخاباتي شركت مي كنند، آرزو دارند كه تعفن زجر دهنده و كثافت غير قابل تحمل يك مرداب عميق و وسيع را كه پرورش دهنده انواع بيشمار ميكروب ها و حشرات كزنده است، با " عطر پاشي " از ميان ببرند. اين كار شدني نيست. اينها بايد بدانند كه بو و گند اين مرداب را با " عطر پاشي " نمي توان از ميان برد. يگانه راه و چاره، خشكاندن كامل اين مرداب است تا همراه با آن، تمام بو و گند

و تمام حشرات زهري پرورده شده در آن نيز از ميان بروند.

*ما بطور خاص كارگران و دهقانان كشور را مورد خطاب قرار مي دهيم:*

در انتخابات رژيم شركت نكنيد! اين رژيم نماينده و حامي و پشتيبان يك مشت فيودال و سرمايه دار استثمارگر دلال است. يكي از اهداف اصلي برگزاري انتخابات جاري، ابقا و تحكيم زنجير هاي استثمار بر دست ها و پاهاي شماست. شركت شما در اين انتخابات، جز خدمت سياسي به دشمنان طبقاتي تان، مفهوم ديگري نمي تواند داشته باشد. از دست زدن به چنين كاري بر حذر باشيد!

*ما توده هاي ستمديده زنان و دختران افغانستاني را مورد خطاب قرار مي دهيم:*

در انتخابات رژيم شركت نكنيد! امپرياليست هاي اشغالگر و رژيم دست نشانده آنها مسئله زنان را صرفا به مثابه گروگاني در خدمت به اشغالگري ها و وطنفروشي هاي شان مورد استفاده قرار مي دهند. سر تا پاي اين رژيم را وارسي كنيد! آيا اكثريت قريب به اتفاق گردانندگان كنوني و كانديداهاي دور دوم انتخابات رياست جمهوري و شوراهاي ولايتي رژيم، شوونيست هاي قسم خورده و زن ستيزان نا پشيماني نيستند كه براي ابقا وتحكيم بردگي جنسي زنان، قانون برده دارانه تدوين، تصويب و توشيح مي كنند؟

موجوديت يك اقليت كوچك نمايشي از زنان در ميان گردانندگان رژيم و كانديداهاي انتخابات جاري، نبايد شما را فريب دهد. چند نفر از زنان پارلمان نشين رژيم، در مخالفت با قانون تحميل كننده بردگي جنسي بر زنان يعني " قانون احوالات شخصيه اهل تشيع " راي مخالف دادند؟ امارت اسلامي طالبان نيز در زمان قدرتش، تعداد زيادي از زنان را به خدمت گرفته بود كه گرچه رتبه هاي شان پائين بود، اما نقش شان در خدمت به امارت اسلامي نمايشي نبود. اين وضعيت انعكاس دهنده واقعيت تلخ موجود در سطح كل جامعه، به شمول خانواده ها، است. واقعيت تلخ مذكور اين است: شوونيزم مرد سالار توسط خود زنان نيز تحكيم و تقويت مي گردد. يكي از وظايف اصلي زنان مربوط به رژيم نيز تحكيم و تقويت شوونيزم مرد سالار است.

*ما نسل جوان كشور را مورد خطاب قرار مي دهيم:*

در انتخابات رژيم شركت نكنيد! شركت در انتخابات رژيم به مفهوم شركت در تلاش براي تحكيم حاكميت پوشالي اين رژيم است. به هر اندازه ايكه اين تلاش نتيجه بدهد به همان اندازه عمر بي سرنوشتي شما نيز بيشتر خواهد شد. تحكيم بيشتر اين رژيم به مفهوم تحكيم بيشتر حالت اشغال كشور و به مفهوم ادامه بيشتر جنگ در كشور است و اين يعني طولاني شدن مدت استفاده از شما به مثابه گوشت دم توپ جنگ اشغالگرانه اربابان رژيم و جنگ وطنفروشانه خود رژيم و دوام دار شدن بيشتر بيكاري، بي آيندگي، دربدري و آوارگي شما.

*ما توده هاي مليت هاي تحت ستم كشور را مورد خطاب قرار مي دهيم:*

در انتخابات رژيم شركت نكنيد! اين رژيم ذاتا يك رژيم شوونيست و اعمال كننده ستم ملي بر مليت هاي تحت ستم كشور است. اين خصلت ذاتي رژيم در قانون اساسي اش رسما تثبيت شده است. مهره هاي غير پشتون موجود در اين رژيم و مهره هاي كانديد براي احراز مقام در اين رژيم، نمايندگان منافع حقيقي مليتي شما نيستند. آنها خود فروختگاني هستند كه تعلقات مليتي شان را در خدمت شوونيزم حاكم قرار مي دهند تا ثروت هاي چپاول شده دست داشته شان را حفظ كنند و ثروت هاي بيشتري بدست بياورند.

*ما توده هاي پشتون در كشور را مورد خطاب قرار مي دهيم:*

در انتخابات رژيم شركت نكنيد! نصيب شما از وضعيت كنوني، قتل هاي پيهم در بمباران هاي هوايي اربابان اشغالگر رژيم بوده و خواهد بود. به هم مليتي هاي تان در پاكستان نگاه كنيد! لشكر كشي اردوي دولتي پاكستان بر مناطق مختلف پشتون نشين آن كشور در ظرف چند ماه گذشته، چهار ميليون پشتون پاكستاني را به آوارگي كشانده و هزاران نفر شان را از ميان برده است. اين لشكر كشي كه بنا به دستور اربابان امريكايي رژيم پوشالي تحميل شده بر افغانستان صورت مي گيرد، مورد حمايت و تشويق اين رژيم قرار دارد. شركت شما در انتخابات جاري رژيم، سهمگيري در تلاش براي تحكيم اين رژيم و گسترش بيشتر نفوذ و حاكميت آن است. هر قدري كه اين تلاش ضد ملي و ضد مردمي نتيجه بدهد، بمباران هاي قتل عام كننده بر شما بيشتر و بيشتر خواهد شد و اردوي دولتي پاكستان نيز بيشتر و بيشتر تشويق و حمايت خواهد شد كه همچون سوات و باجور، وزيرستان و سائر مناطق پشتون نشين پاكستان را درهم كوبد و اهالي شان را وسيعا به قتل رسانده وبه آوارگي بكشاند. شما بايد بدانيد كه پشتون هاي شامل در رژيم و پشتون هاي كانديد براي رسيدن به مقام و چوكي درين رژيم، به شمول كرزي، نمايندگان حقيقي شما نيستند. آنها در اصل به دنبال منافع طبقاتي، خانوادگي و شخصي خود شان هستند و از احساسات مليتي شما در جهت تامين اين منافع سوء استفاده مي كنند.

عدم شركت در انتخابات رژيم پوشالي، بخشي از مقاومت عليه اشغالگران امپرياليست و خائنين ملي دست نشانده آنها است. بيائيد به جهانيان نشان دهيم كه اكثريت قاطع و قريب به اتفاق مردمان كشور ما در اين حركت مقاومت جويانه شركت مي كنند!

حزب كمونيست ( مائوئيست ) افغانستان متعهد است كه با تمام توش و توان، براي توفيق هر چه گسترده تر كارزار مبارزاتي تحريم انتخابات رياست جمهوري و شوراهاي ولايتي رژيم دست نشانده، در مسير مبارزه براي برپايي و پيشبرد جنگ مقاومت ملي مردمي و انقلابي عليه اشغالگران امپرياليست و خائنين ملي، كار و پيكار نمايد.

در حال حاضر، ما تمامي شخصيت ها و حلقات ملي، دموكرات و انقلابي كشور را به تنظيم و پيشبرد يك مبارزه مشترك براي پيشبرد كارزار مبارزاتي تحريم اين انتخابات عوام فريبانه و نمايشي بر مبناي مواضع و شعار هاي مشترك فرا مي خوانيم!

**حزب كمونيست ( مائوئيست ) افغانستان**

**اول سرطان 1388 ( 22 جون 2009 )**

# تشديد و گسترش خانه جنگي ارتجاعي در پاكستان

# و
# آوارگي ميليون ها نفر

اكنون مدت بيشتر از يك ماه مي شود كه در منطقه سوات و اطراف آن جنگ هاي شديدي ميان طالبان پاكستاني و قوت هاي نظامي اردوي دولتي پاكستان جريان دارد. اين منطقه زيبا وسيعا تخريب شده و اكثريت قريب به اتفاق باشندگان آن، كه ذرايع غير دولتي تعداد آنها را سه ميليون نفر تخمين مي زنند، آواره و بي خانمان گشته اند. بروز اين وضعيت، اولين ثمره برجسته " استراتژي جديد" دولت امريكا در قبال پاكستان است.

به نظر مي رسد كه جنگ جاري در سوات و اطراف آن، ديگر همانند جنگ هاي قبلي قوت هاي نظامي اردوي پاكستان در مناطق قبايلي، كه در اين يا آن حد داراي جنبه هاي نمايشي بوده اند، نيست و يك جنگ واقعي كوبنده به اشتراك قوت هاي هوايي، زرهي، توپخانه و پياده است كه منظما و بصورت مستمر ادامه يافته و هدف آن نيز پاكسازي كامل طالبان از منطقه اعلام گرديده است.

اينكه اردوي دولتي پاكستان سر انجام ناچار شد دست به جنگ واقعي همه جانبه عليه طالبان پاكستاني بزند، ناشي از سه عامل مي باشد:

1 – ظاهرا يكي از عوامل مهم، مبدل شدن طالبان به يك تهديد سرتاسري براي حاكميت دولتي در پاكستان بوده است. پس از معاهده ميان حكومت ايالتي و طالبان سوات، كه در واقع منطقه به طالبان سپرده شد، طالبان در صدد بر آمدند كه ساحه نفوذ شان را گسترش دهند و مناطق اطراف سوات را نيز تحت كنترل بگيرند. پس از تصرف منطقه " بونير " توسط طالبان، كه يك منطقه نزديك به اسلام آباد است، چنين وانمود شد كه گويا طالبان مستقيما اسلام آباد را در معرض تهديد قرار داده و وضعيتي شبيه به وضعيت ايجاد شده در زمان غايله " لال مسجد " به وجود آورده اند.

2 – همزمان با آغاز افزايش قوت هاي نظامي امريكايي در افغانستان، مقامات دولتي نظامي و ملكي پاكستان به اين صرافت رسيدند كه اين قوت ها ديگر عملا مي توانند در موقعيتي قرار بگيرند كه نقشه " گسترش جنگ در پاكستان " را خود و در سطح نسبتا وسيعي مورد اجرا قرار دهند. آنها دريافتند كه ديگر تهديدات امريكايي ها مبني بر اينكه يا قوت هاي نظامي پاكستان خود قاطعانه و بصورت گسترده عليه طالبان اقدام نمايند و يا آنها خود دست به اقدام خواهند زد، جدي و داراي بعد وسيع است.

از اين لحاظ، در واقع شرايطي شبيه به شرايط زمان آغاز حمله امريكايي ها بر افغانستان براي دولت پاكستان بوجود آمد. در آن موقع دولت پاكستان كه يكي از حاميان علني امارت اسلامي طالبان بود و آن امارت را به رسميت شناخته بود، از حمايت طالبان دست كشيد و به يكي از متحدين منطقه يي كارزار تجاوزكارانه امپرياليست هاي امريكايي مبدل شد. عامل عمده اين چرخش سريع يكصد و هشتاد درجه يي دولت پاكستان، تهديد امپرياليست هاي امريكايي مبني بر حمله وسيع هوايي و راكتي بر پاكستان و تخريب كامل اين كشور، در صورت عدم همراهي دولت پاكستان با جنگ تجاوزكارانه آنها بر افغانستان، بود.

در شرايط فعلي نيز دولت پاكستان ترجيح داد خود دست به اقدام نظامي جدي و وسيع عليه طالبان بزند تا از يكجانب زمينه اي براي اقدام مستقيم قوت هاي امريكايي در داخل پاكستان به وجود نيايد و از جانب ديگر زمينه براي استفاده وسيع تر و بهتر كمك هاي نظامي و غير نظامي امريكا فراهم گردد. در واقع هم اكنون نيز مي توان همين عامل را به مثابه عامل عمده تشديد و گسترش جنگ در پاكستان به حساب آورد. از اين ديدگاه، جنگ سوات و اطراف آن، تطبيق مشخص نقشه امريكايي" گسترش جنگ در پاكستان " است كه توسط قواي نظامي دولتي پاكستان عملي مي گردد.

3 – بخش مهمي از مخارج ماشين دولتي پاكستان، از زمان آغاز تجاوز امپرياليست هاي امريكايي ومتحدينش بر افغانستان تا حال، از طريق كمك هاي نظامي و غير نظامي امريكا به پاكستان در اذاي همراهي دولت پاكستان با كارزار امريكايي تجاوزگري واشغال تامين مي گردد. در شرايطي كه كل اقتصاد پاكستان با مشكلات عديده مواجه است و دولت پاكستان نيز با بحران مالي دست وپنجه نرم مي نمايد، تزريق كمك هاي مالي امريكا بر اين بدن مريض، به عاملي بدل شده است كه بدون آن، بحران جاري اگر براي دولت پاكستان كشنده نشود، لا اقل شديدا خطرناك خواهد بود. اقتصاد نيمه مستعمراتي پاكستان با اين " رشوه گيري اقتصادي " ميزان گرديده و بدون آن توازنش را در اين يا آن حد از دست خواهد داد.

چنانچه موافقتنامه سوات ميان حكومت ايالتي و طالبان، كه مورد توافق حكومت مركزي پاكستان نيز قرار گرفته بود، به قوت خود باقي مي ماند، قويا اين خطر وجود داشت كه دولت پاكستان از دريافت " سيروم امريكايي " محروم گردد. پس از امضاي موافقت نامه سوات ميان طالبان پاكستاني و حكومت ايالتي پشتونخوا ( صوبه سرحد ) و توافق حكومت مركزي با آن، تقريبا تمامي سردمداران امريكا و اروپا، با اين موافقت نامه مخالفت كردند و خواهان الغاي آن گشتند. در واقع حكومت پاكستان قويا در صدد بود كه موافقتانه مذكور از ميان برود. پيشروي طالبان بطرف بونير و نقض آشكار موافقتنامه سوات از طرف آنها چيزي بود كه حكومت مركزي و اردوي پاكستان آرزويش را داشتند تا با توسل به آن جنگ را شروع نمايند. از اين نظر، جنگي را كه اردوي پاكستان در سوات و مناطق اطراف آن پيش مي برد، همان جنگ امريكايي است كه پيشبرد آن را اردوي پاكستان " تيكه " كرده است.

جذب كمك براي آوارگان جنگ، خود به زمينه مساعد ديگري براي استفاده جويي هاي ميليوني مقامات دولتي مسئول تنظيم اين كمك ها مبدل گرديده است. تنها امريكايي ها تا حال 310 ميليون دالر كمك وعده داده اند. سائر قدرت هاي امپرياليستي نيز تهيه كمك هاي هنگفتي را متعهد شده اند. اين در حالي است كه نخست وزير پاكستان اعلام كرده است كه پاكستان به 800 ميليون دالر كمك براي آوارگان جنگ نيازدارد ومقدار فعلي كمك هاي وعده داده شده بسيار ناكافي است.

آوارگان جنگ سوات در وضعيت بسيار بد و نا مساعدي قرار دارند. رويهمرفته در حدود 2/5 ميليون نفر آنها در خيمه بستي هاي مخصوص آوارگان راجستر شده اند، در حاليكه در حدود 500 هزار نفر ديگر آنها در تمامي نقاط پاكستان پراگنده گرديده اند. روي آوري تعداد زيادي از اين آوارگان بطرف شهر كراچي، بصورت غير منتظره اي حساسيت هاي مليتي در

میان سندي ها را تشدید کرده و به گروه هاي محلي ناسیونالیست سندي فرصت داده است که علیه سکنا گزین شدن تعداد زیاد پشتون ها در سند، اقداماتي را رویدست گرفته و با تحریك روحیات ناسیونالیستي سندي به بسیج توده یي براي شان دست بزنند.
اردوي پاکستان اعلام کرده است که نیروهایش تا زمان سرکوب کامل طالبان در سوات، این منطقه را ترك نخواهند گفت و بر علاوه جنگ در سائر مناطق صوبه پشتونخوا ( صوبه سرحد ) ومناطق قبائلي پشتون نشین سرحدي را نیز تشدید خواهد کرد. هم اکنون سلسله در گیري ها در وزیرستان از هر دوطرف تشدید گردیده و بر علاوه دامنه درگیري ها در شکل حملات نظامي بالاي مناطق و همچنان عملیات هاي انتحاري و گروگان گیري، به لاهور، پشاور و سائر مناطق نیز رسیده است. به این ترتیب جنگ شدید و گسترده واقعي در پاکستان در گرفته است.
اردوي پاکستان و حکومت تحت رهبري حزب نصرالله بابر، زماني بنا به فرمایش امپریالیست هاي امریکایي و انگلیسي و مساعدت هاي سلاطین و شیوخ عرب منطقه خلیج، در سازماندهي مستقیم طالبان نقش عمده اي بازي نمود و همه با هم این بلاي سیاسي و نظامي را بجان افغانستان و مردمان آن انداختند، بلایي که سر انجام بجان پاکستان و مردمان آن نیز افتاد. اکنون اردو و حکومت، یکبار دیگر بنا به فرمایش همان مراجع و منابع قبلي، در داخل خود پاکستان به سرکوب کساني دست و آستین بالا زده اند که جنرال متقاعد آنها را " فرزندان من " مي خواند.
جنگ میان " والد " و فرزندانش به کجا خواهد کشید و چه نتایجي خواهد داشت؟
اولا: تا آنجائیکه به توده هاي پاکستاني مربوط است، آوارگي آنها در جریان این خانه جنگي خانمانسوز، وسیع تر و گسترده تر از آوارگي هاي جنگ هاي گذشته میان هند و پاکستان است. اکنون رویهمرفته در حدود چهار میلیون نفر آواره جنگي – از مناطق سوات، باجور، وزیرستان و غیره - در پاکستان وجود دارند. این چنین آوارگي گسترده فقط در زمان تجزیه هند به هندوستان و پاکستان، و البته با محاسبه آوارگان هر دوطرف، به وجود آمده بود. مردمان پاکستان و بخصوص توده هاي پشتون در این کشور، قربانیان اصلي این جنگ " والد " و " فرزندان " عاق شده اش هستند.
ثانیا: هدف از جنگ گسترده آغاز شده در پاکستان این است که با سرکوب طالبان پاکستاني، مقاومت اسلامي در افغانستان را فاقد پشتگاه بسازند و زمینه را براي تسلیمي بخش هاي بزرگي از طالبان و سائر بخش هاي مقاومت اسلامي به اشغالگران ورژیم دست نشانده، از طریق مذاکرات فراهم سازند. حکومت و اردوي پاکستان با کسب این اطمینان، و یا لا اقل این امید واري، که در این مذاکرات، سهمي از قدرت در افغانستان به طالبان وهم قماشان دیگر شان داده خواهد شد، این جنگ را آغاز کرده اند. اینکه از یکجانب عنصر مهمي از " استراتژي جدید " امریکا در قبال افغانستان، مذاکرات با طالبان و سائر اسلامیست هاي مخالف مسلح عنوان مي گردد و از جانب دیگر مذاکرات مجوزه میان نمایندگان رژیم و طالبان در امارات متحده عربي توسط وزیر دفاع امریکا، با طرح این مسئله که فعلا بخاطر سنگین بودن وزنه طالبان، پیشبرد مذاکرات به نفع ما نیست، حاکي از این است که اشغالگران، بخصوص امپریالیست هاي امریکایي، منتظر نتایج ملموس جنگ در پاکستان و افزایش قواي خود شان در افغانستان هستند.
تجارب هفت سال گذشته نشان داده است که انتظارات امپریالیست هاي اشغالگر از نتایج اقدامات شان، مي تواند بر آورده نشود و این اقدامات، آنها را بیشتر از پیش در منجلاب مشکلات گرفتار سازد. این احتمال وجود دارد که اقدامات وسیع و گسترده اردوي پاکستان علیه طالبان پاکستاني، بجاي ایجاد محدودیت براي طالبان افغانستاني، زمینه وسیعي براي سربازگیري آنها از داخل پاکستان به وجود بیاورد. حد اقل بخش هایي از اردوي پاکستان جنگ جاري را بخاطري پیش مي برند که طالبان پاکستاني را به طرف افغانستان برانند. بعضي از مبصرین سیاسي پاکستاني که افسران متقاعد عالیرتبه اردوي پاکستان هستند، آشکارا از این حرف مي زنند که پاکستان " جاي مناسب " براي جهاد طالبان نیست، یعني اینکه این جاي مناسب، افغانستان است.
در واقع ملا عمر، امیر المومنین طالبان افغانستاني، آشکارا طالب تمرکز " جهاد " در افغانستان است و جنگ طالبان پاکستاني با اردوي اسلامي پاکستان را براي " جهاد علیه کفار اشغالگر در افغانستان " مضر ارزیابي مي نماید. او بار ها طالب آن شده است که طالبان پاکستاني جنگ در پاکستان را متوقف بسازند و براي پیشبرد " جهاد " به افغانستان بیایند.
طالبان پاکستاني به دلیل تشتت ذاتي ناشي از بافت قبیله یي رهبریت ها و صفوف شان نتوانسته اند به یك تحریك متحد المرکز و هماهنگ بدل شوند. آنها عمدتا در میان پشتون هاي پاکستان پایه دارند که مجموعا فیصدي کوچکي از مجموع نفوس پاکستان را تشکیل مي دهند. در پاکستان از یکطرف قوتهاي نظامي اشغالگر خارجي روي صحنه نیستند و از جانب دیگر اردوي پاکستان یك اردوي مجهز، مسلح، جنگ دیده و کثیر العده است. بنابرین مناطق طالبان پاکستاني مي توانند از هر جهت، مناطق پشت جبهه یي خوبي براي طالبان افغانستاني باشند، ولي نمي توانند مناطق پایگاهي مناسبي براي جهاد بخاطر تشکیل امارت اسلامي در سراسر پاکستان تلقي گردند.
با توجه به تمامي این مطالب، این احتمال قویا وجود دارد که تمامي طرف هاي درگیر در جنگ هاي جاري افغانستان و پاکستان سر انجام عملا تصمیم بگیرند که فعالیت هاي جنگي شان را در افغانستان متمرکز سازند. در چنین صورتي تشدید و گسترش جدي جنگ در افغانستان را باید انتظار داشت. نشانه هاي این وضعیت از هم اکنون هویدا گردیده است

**اکنون رویهمرفته در حدود چهار میلیون نفر آواره جنگي – از مناطق سوات، باجور، وزیرستان و غیره - در پاکستان وجود دارند. این چنین آوارگي گسترده فقط در زمان تجزیه هند به هندوستان و پاکستان، و البته با محاسبه آوارگان هر دوطرف، به وجود آمده بود. مردمان پاکستان و بخصوص توده هاي پشتون در این کشور، قربانیان اصلي ... جنگ " والد " و " فرزندان " عاق شده اش هستند.**

# حرکت هاي ارتجاعي وحشتناك
# براي بر گشتاندن جامعه به اعماق تاريك چندين قرن قبل تاريخ

## 1

## تحميل جزيه بر اهالي غير مسلمان منطقه خيبر

روز سه شنبه 2 جون، گروه طالبان منطقه قبائلي خيبردر ساحه مرزي غرب پشاور، موسوم به " لشكر اسلام "، طي يك جرگه وسيع، پرداخت جزيه اسلامي را بالاي چند صد خانواده غير مسلمان سيك، هندو و عيسوي منطقه تحميل نمود. رهبر اين گروه كه " منگل باغ " ناميده مي شود، در جرگه مذكور، اهالي غير مسلمان منطقه را به پذيرش اسلام دعوت كرد و به آنها اعلام نمود كه در صورت عدم پذيرش اين دعوت، آنها يا بايد منطقه را ترك بگويند و يا بايد جزيه بپردازند. سر انجام رهبران غير مسلمانان منطقه پذيرفتند كه به " لشكر اسلام " جزيه مي دهند، به شرط اينكه امنيت آنها توسط گروه مذكور تامين گردد. " لشكر اسلام "، زنان و اطفال را از پرداخت جزيه معاف نموده و مردان و پسران بالا تر از سن پانزده سال را به پرداخت جزيه سالانه مبلغ يك هزار روپيه پاكستاني مكلف ساخته است.

اگر اين اهالي غير مسلمان، منطقه را ترك مي گفتند، مطابق به روايات اسلامي تمامي دارايي هاي غير منقول آنها ( زمين، خانه، ساختمان هاي تجارتي وغيره ) توسط گروه " لشكر اسلام " مصادره مي گرديد و آنها حق مطالبه هيچگونه خساره اي را نداشتند. برعلاوه كاملا خلع سلاح مي شدند تا هيچگونه اسلحه گرم و حتي سرد را با خود به بيرون از منطقه برده نتوانند.

گرچه پاكستان بنام اسلام و بر مبناي" تئوري موجوديت دوملت در هند " يعني دو ملت هندو و مسلمان، ايجاد گرديد، ولي در طول موجوديت شصت وچند ساله اين كشور، پرداخت جزيه توسط غير مسلمانان، نه در سطح سراسري وجود داشته و نه هم در سطوح محلي ومنطقه يي. در قانون اساسي پاكستان نيز چنين مكلفيتي براي غير مسلمانان وضع نگرديده است.

در افغانستان، پس از آنكه قانون مكلفيت عمومي عسكري به ميان آمد و مردان تمامي اهالي كشور، اعم از مسلمان و غير مسلمان، مكلف به گذشتاندن دوره خدمت عسكري شدند، به ابتكار دربار، ملاهاي سرشناس فتوايي صادر كردند كه بر مبناي آن، غير مسلمانان، به دليل شركت در " دفاع كشور " از پرداخت جزيه معاف شدند. مطابق به روايات اسلامي، " اهل ذمه " يعني غير مسلمانان جزيه ده، هيچگونه مكلفيتي در امور عسكري و جنگي مملكت اسلامي ندارند.

البته در پاكستان قانون مكلفيت عمومي عسكري وجود ندارد و اردوي آن كشور يك اردوي داو طلب و مزدور است و تمامي افسران و سربازان آن، داوطلبانه به اردو مي پيوندند و از دولت معاش مي گيرند. اما بدون اينكه قانون خاصي وجود داشته باشد، شموليت غير مسلمانان در اردو غير ممكن و عملا ممنوع است. اردوي پاكستان در واقع يك " اردوي جهادي " است و يكي از شعار هاي معروف آن، " جهاد في سبيل الله " است. اما با وجود اين، غير مسلمانان قانونا مكلف به پرداخت جزيه نيستند و قانون عمومي ماليات بالاي مسلمانان و غير مسلمانان علي السويه قابل تطبيق است.

اصولا حكم پرداخت جزيه توسط غير مسلمانان، مدت ها است كه در تمامي كشور هاي اسلامي عملا يكي از احكام منسوخ شده محسوب مي گردد و حتي رژيم هاي بنياد گراي جمهوري اسلامي ايران، حكومت اسلامي سودان، دولت اسلامي جهادي هاي افغانستان، امارت اسلامي طالبان و جمهوري اسلامي كنوني افغانستان، نتوانسته اند و هنوز هم نمي توانند كه در شرايط و اوضاع كنوني، دوباره حكم منسوخ شده مذكور را دوباره زنده كنند. البته اين حكم كماكان در كتب مذهبي فرقه هاي مختلف مذهبي اسلامي وجود دارد و يكي از دروس طلاب ديني محسوب مي گردد. اما عملا يك حكم باطله محسوب مي گردد.

اصلا احكام مذهبي ايكه بدون سر و صدا و اصدار فتاوي معين و مشخصي از سوي ملاهاي مسلمان، بنا به تكامل عمومي جامعه بشري، عملا غير قابل تطبيق گرديده و ديگر به مثابه مقررات قابل تطبيق در جامعه تلقي نمي گردند، زياد اند. مثلا در اسلام، برده داري منسوخ نگرديده است. اما احكام مربوط به برده داري، ديگر مدت ها است كه از لحاظ عملي كلا احكام تعطيل شده و يا به عبارت ديگر احكام باطله و منسوخ تلقي مي گردند و حتي ملاهاي مسلمان نيز كوشش براي برقراري عملي آنها را كنار گذاشته اند.

البته اوجگيري حركت هاي بنياد گرايانه اسلامي در كشور هاي اسلامي و پيدايش چند حاكميت بنياد گرا درين كشور ها، با تلاش براي زنده كردن دوباره تعدادي از احكام منسوخ شده مذهبي اسلامي توام بوده است. مثلا سنكسار كردن زاني و زانيه، بريدن دست دزد، كشتن همجنس باز و احكام مشابه ديگري مدت ها بود كه در تمامي كشور هاي اسلامي به احكام منسوخ شده مبدل گرديده بودند. اما اين احكام، توسط جمهوري اسلامي ايران، سلطنت وهابي سعودي، حكومت اسلامي سودان و امارت اسلامي طالبان دوباره زنده شدند.

در هر حال، بنياد گرايي اسلامي، چه مزين به چپن و قره قلي كرزي باشد و چه ملبس به پتو و لنگي منگل باغ، بلايي است كه خواهان برگشت جامعه به اعماق تاريك چندين قرن قبل تاريخ است. آنچه در منطقه خيبر اتفاق افتاده است، نمونه اي از اجراي عملي اين خواست ارتجاعي و عقبگرايانه است. نمونه ديگر تلاش براي اجراي عملي اين خواست را، در تدوين، تصويب و توشيح " قانون احوالات شخصيه اهل تشيع " توسط رژيم كرزي مي توان مشاهده كرد.

# " قانون احوالات شخصیه اهل تشیع "
# یك نمودار روشن از ارتجاعیت و ستمگري برده دارانه

یکـي از آخـرین تـلاش هـائي کـه ملاهـاي شیعه افغانستان، تحت رهبري عملي شیخ آصـف قنـدهاري، رهبـر حرکـت اسـلامي افغانسـتان و متـنظم حـوزه علمیـه کابـل ( بزرگترین مرکز تعلیمـي اسلامي شیعه در افغانستان ) براه انداختند، تنظیم " قـانون احوالات شخصیه اهل تشیع " و تصویب و توشیح آن توسط پارلمان رژیم پوشـالي و کرزي بـود. احکـام مـذهبي بسیاري کـه مدت ها ست عملا منسوخ شده تلقي مـي گردند و حتي احکامي کـه از همـان ابتـداي بـه میـان آمـدن نتوانسـته و نمـي توانسـته احکـام تطبیقـي کامـل باشـند، در مـتن ایـن قانون دوباره گنجانده شدند. درینجا بطور مثال صرفا به دو مورد اشاره مي گردد:

" تمکـین " – در نکـاح اسـلامي، زن در بدل مهریه معیني، کـه در قرآن از آن بنـام " اجـوره " یـاد شـده اسـت، و همچنـان تامین اعاشه توسط مرد، نفس خود را بـه مرد تسلیم مي نماید. نکاح اسلامي در دو مـورد مسـتلزم تمکین کامـل زن از شـوهر اسـت: یکـي در همخـوابگي و دیگـري در خارج شدن و یا خارج نشدن زن از خانه. گمـان نمـي رود کـه حکـم مبنـي بـر تمکـین جنسـي کامـل و دایمـي زن از شـوهر، از همان ابتداي اعلام، یك حکم تطبیقـي کامـل و قابل اجرا بوده باشد. در شرایط کنـوني و بـا توجـه بـه شـناخت علمـي وسـیع از مسائل جنسي انسان هـا و همچنـان پیچیـده شـدن زنـدگي و مناسـبات اجتمـاعي، طـرح چنین احکام عملا منسوخ به مثابـه قـانون، غیـر از آنکـه بـه شـدت سـتمگرانه اسـت، عمیقا جاهلانه نیز مي باشد.

البته توضیح این نکتـه ضروري است کـه تمکین جنسي کامل و دایمـي زن از شـوهر بـا موضـوع ممنوعیـت رابطـه جنسـي در بیـرون از چوکـات زناشـوهري فـرق دارد. در شرایط کنوني، ممنوعیت رابطه جنسـي در بیـرون از چوکـات زنـا شـوهري بـراي زنـان ومـردان متاهـل، در تمـامي قـوانین مـدني وجـود دارد. امـا موضـوع تمکـین جنسي کامل ودایمـي زن ازشـوهر درانهـا موجـود نیسـت، چـرا کـه چنـین چیـزي را اساسـا نمـي تـوان بـه صـورت یـك حکـم قانوني در آورد.

تمکـین زن در خـارج شـدن و یـا خـارج نشـدن از خانــه، قبـل از همــه مسـتلزم موجودیت چیزي بنام خانه است. اگر اصلا خانــه اي وجـود نداشـته باشـد، مـثلا در زنـدگي کـوچي هـا، چگونـه مـي تـوان حکم مذکور را اجرا کرد؟ برعلاوه، این حکم در طـول تـاریخ، و هـم اکنـون، صـرفا بـراي افراد مربوط به طبقات و اقشار بالایي کـار بـرد و قابلیت تطبیـق داشـته و دارد و نـه براي توده هاي زحمتکش.

" نکاح موقت ( متعه ) " – متعه از نگـاه لغوي بـه مفهـوم کـار یـا چیـز قابـل تمتـع ( لذت بردن ) است. به عبارت دیگر منظـور از متعـه ( نکـاح موقت )، عیاشـي اسـت و زن واضحا درینگونـه نکاح صرفا به مثابـه یك شي یا جنسي بـراي عیاشـي مرد تلقـي مـي گـردد و ایـن " قـابلیتش " بـراي مـدت معیني در بدل یك قیمـت معین جنسـي و یـا پولي توسط مرد خریده مي شود..

نکاح موقت در سـال هـاي اول صـدر اسـلام در زمــــان حیــــات محمــــد مجــــازبود و هیچگونـه حکمي مبني بر تحـریم آن صـادر نشــده اســت. امــا عمــر از نکــاح موقــت خوشش نمـي آمـد و بـا آن مخـالف بـود. او بـه ابـوبکر نیـز پیشـنهاد داده بـود کـه نکـاح موقت را ممنوع اعلام نماید. اما ابوبکر به دلیل اینکه نکاح موقت در زمان حیات خـود محمد ممنوع اعلام نشده بود، جرئت نکـرد دسـت بـه ایـن کـار بزنـد. عمـر در زمـان خلافت خودش دست به این کار زد و نکـاح موقت را همردیف زنـا قـرار داد. وي تـا آن حـدي توانسـت ایـن ممنوعیـت را عملـي نمایـد کـه حتـي علـي وادار شـد از ایـن ممنوعیت تبعیت نماید و یـا لا اقـل صـیغه بازي هایش را پنهاني انجام دهد و حد اقـل در یـك مـورد، مطـابق بـه روایـات خـود راویان شیعه، مجبور گردید تـاوان کلانـي نیز براي این کـار پنهـاني اش بپـردازد. از آن زمـان بـه بعد، ممنوعیت صیغه موقـت توسط تمامي مذاهب اهل تسنن و اکثریت مـذاهب اهـل تشـیع پذیرفتـه شـده و مـورد اجـرا قـرار مـي گیـرد. تنهـا در مـذهب اثناعشریه ( جعفري ) است که حکـم قـاطع حلال بودن نکاح موقت وجود دارد و حتـي توسط بعضي از ملاهاي این فرقه به مثابه کاري تبلیغ مي گردد که ثواب آن بیشتر از نکاح دایمي است.

در افغانستان پیروان دوفرقـه مـذهبي اهـل تشیع وجود دارنـد: جعفـري و اسـماعیلي. امـا صـیغه موقـت حتـي در میـان پیـروان مـذهب جعفـري در افغانسـتان، در طـول تـاریخ، یك عمـل مذموم و غیـر قابـل عمـل تلقـي شـده اسـت، تـا آن حـدي کـه صـرفا بعضـي از ملاهـاي جعفـري بـه تبلیـغ بـراي آن دست مي زنند. کساني کـه ندرتا دسـت به این کار مـي زنند، معمـولا دزدانـه عمـل مـي کننـد و از افشـا شـدن آن خجالـت مـي کشـند. زنــان بطــور خــاص بــا ایــن کــار مخالفند و " صیغه " را مساوي بـا " زنـا " مي دانند و زنان صیغه شده را به شدت مذمت مي کنند.

" قانون احوالات شخصیه اهل تشیع " بنـا بـه عدم تجـانس داخلـي رژیـم پوشـالي بـا مخالفـت هـاي درونـي مواجـه شـد و جـان چند نفر نیز در جریان این کشمکش ضـایع شد. اربابان امپریالیستي رژیـم نیـز بـا ایـن قـانون مخالفـت کردنـد. در نتیجــه، ایـن قانون به حالت تعلیق در آمـد و کـرزي بعـد از تصویب آن توسط پارلمان رژیم و حتـي بعـد از توشـیح آن توسـط خـودش، حکـم اصلاح مجدد آن را صادر کرد.

با نگـاهي بـه متن تصویب شده و توشیح شـده ایـن قـانون، مـي تـوان بخـوبي و روشني به ماهیت ستمگرانه مذهبي و زن سـتیزانه خـود ایـن قـانون و کـلا رژیـم پوشالي پي برد.

ایـن قـانون در واقـع زنـان را بـه مثابـه بردگان جنسـي مـردان تعریـف مـي نمایـد و نــه انســان هــا و شــهروندان متســاوي الحقوق با مردان.

زبـان ایـن قـانون همـان زبـان جلـف و وقیحانه توضیح المسائلي است و کلمـاتي چـون " وطـي "، " دخـول "، " مدخولـه " و غیــره کــه کلمــات معــادل دري و پشتوي آنها در مکالمات روز مره مردم بـه عنوان فحش و دشنام بکار بـرده میشـوند، سراسر بخش هاي مربوط بـه نکـاح، نکـاح موقت و طلاق را پوشانده است.

قــانون احــوالات شخصــیه اهــل تشــیع، بصـورت بسـیار بـارزي نشـاندهنده سـتم مذهبي بر شیعیان افغانستان است. مطـابق به قانون اساسي رژیم، شیعیان افغانسـتان صرفا در رابطـه بـا احوالات شخصیه،حق دارنـد قـانون ویـژه خـود را در مطابقـت بـا احکام فقهي تشیع داشته باشند. یعنـي آن هـا در رابطـه بـا احـوالات غیـر شخصـیه

حق ندارند قوانين ويژه خود را داشته باشند و بايد از همان قانون عمومي كشوري كه بايد در مطابقت با فقه حنفي قرار داشته باشد، تبعيت نمايند.
جنبه ديگري از ستمگري مذهبي اين قانون، ناديده گرفتن كامل شيعيان اسماعيلي در افغانستان است كه حد اقل مجموع نفوس آنها را مي توان يك ميليون نفر تخمين نمود. قانون احوالات شخصيه اهل تشيع، كه شيعيان را مساوي به پيروان مذهب جعفريه قرار مي دهد، كلا در مطابقت با فقه جعفري قرار دارد.
مهم ترين جنبه ستمگرانه مذهبي اين قانون، ستمي است كه از ناحيه چنين قانوني متوجه تمامي اهالي شيعه جعفري در افغانستان مي گردد. اين قانون، خصوصي ترين مسائل زندگي زنان و مردان اين بخش از اهالي كشور را رسما به مثابه مسائل قابل كنترل توسط حكومت و ملا ها تعريف مي نمايد و به اين ترتيب ستمگري مذهبي تماميت خواهانه متبلور درين وضعيت، اگر به مراتب غليظ تر از ستمگري مذهبي امارت اسلامي طالبان نباشد، به هيچوجه كمتر از آن نيست. اين جنبه ستمگرانه مذهبي اين قانون اساسا ناشي از آن است كه " طالبانيزم تشيع " كلا در درون رژيم حضور دارد وتماميت خواهي مذهبي، ديد ارتجاعي و روحيه استبدادي بخش هايي از اين "طالبانيزم " مثل بخش محسني، از پشتوانه " مرجع " قابل تقليد نيز برخوردار است. به همين جهت، محسني در دفاع آشكار از اين قانون ايستاد و اعلام كرد كه:
‹‹ هيچ كسي حق ندارد اين قانون را تغيير بدهد. ››
گمان نمي رود كه اين قانون بتواند به عنوان يك قانون قابل اجرا تثبيت گردد. ولي از جانب ديگر ملاهايي مثل محسني نيز ممكن نيست تغيير آن را بپذيرند. محتمل ترين امكان اين است كه اين قانون مدت ها به حالت تعليق قرار بگيرد، همانگونه كه احكام معيني از آن، عملا قرن ها به حالت تعليق قرار داشته است.
ملاهاي بنياد گراي شيعه جعفري در افغانستان، تثبيت قانون احوالات شخصيه اهل تشيع در قانون اساسي رژيم را، كه در واقع جز تثبيت حق آنها براي تحت كنترل گرفتن مسائل شخصي وخصوصي اهالي شيعه معني و مفهوم ديگري ندارد، به مثابه يك دستاورد سياسي و به مثابه تثبيت حقوق دموكراتيك شيعيان در افغانستان، به خورد مردم داده و مي دهند. ولي يكي از الزامات اوليه تثبيت حقوق دموكراتيك تمامي مردم افغانستان، منجمله شيعيان، جدايي دين از دولت يعني غير ديني شدن دولت است. اصولا دموكراسي، حتي به مفهوم بورژوايي آن، بدون مبدل شدن باور ها واحكام مذهبي به مسائل خصوصي و شخصي افراد غير قابل حصول است. در واقع در " دموكراسي اسلامي "، مراد از دموكراسي صرفا يك مكانيزم يا طرز العمل است و مفهوم ديدگاهي ندارد.
خلاصه، تثبيت حقوق دموكراتيك مردم به مفهوم حقيقي كلمه، اساسا بدون سرنگوني كلي حاكميت دولتي مذهب و برقراري حاكميت سكولار و لائيك در مسير كلي مبارزه براي بر انداختن هر گونه استثمار و ستم و ايجاد جامعه مبتني بر مساوات ميان انسان ها، غير ممكن است.

---

# استراتژي جديد امريكا در افغانستان
# استراتژي خروج يا استراتژي تحكيم اشغال؟

بارك اوباما رئيس جمهور امريكا، استراتژي جديد امريكا در افغانستان را "استراتژي خروج " ناميده است. اما اين استراتژي در واقع نه استراتژي خروج بلكه استراتژي تحكيم اشغال افغانستان و گسترش جنگ در اطراف افغانستان است و در اساس نه استراتژي جديد بلكه تحكيم و گسترش همان استراتژي زمان بوش محسوب مي گردد.
گرچه تا حال سند مشخص جامعي از سوي دولت امريكا كه اين " استراتژي جديد " را بصورت همه جانبه و جامع توضيح دهد، منتشر نگرديده است؛ اما با توجه به بيانات بارك اوباما و سائر مقامات دولتي امريكا و همچنان اقدامات عملي اي كه تا حال اشغالگران امريكايي در افغانستان و اطراف آن انجام داده و يا رويدست گرفته اند؛ مي توان تا حد زيادي بصورت ذيل خط وخال اين استراتژي را به تصوير كشيده و مشخص نمود.

**1 – تقويت نيروهاي اشغالگر**

**( افزايش قوت هاي اشغالگر امريكايي، تعميق و گسترش نقش آنها و متمركز ساختن فرماندهي جنگ) :**

طبق آخرين برآوردهائيكه خود اشغالگران به عمل آورده اند، فعلا مجموع قواي نظامي امريكا در افغانستان، 56000 نفر افسر و سرباز را در بر مي گيرد و مجموع قواي نظامي متحدين امريكا در افغانستان، 33000 نفر هستند. با ورود تمامي بخش هاي قوت هاي 21000 نفري اضافي امريكايي به افغانستان، كه بارك اوباما وعده داده و تا حال تعدادي از آنها به افغانستان وارد شده اند و بقيه نيز در حال ورود به كشور هستند، تعداد مجموعي قوت هاي اشغالگر خارجي در افغانستان، در زمان انتخابات رياست جمهوري و شوراهاي ولايتي رژيم پوشالي، بيشتر از 100000 نفر خواهد شد، يعني چهار برابر مجموع قوت هائيكه در سال 2001 افغانستان را اشغال كردند.
در واقع هر باري كه در طول هفت و نيم سال گذشته، انتخابات در افغانستان بر گذار شده است، چه انتخابات لويه جرگه ها بوده باشد و چه انتخابات رياست جمهوري و پارلماني، قوت هاي اشغالگر بيشتري به كشور وارد شده اند. اين بار نيز تامين امنيت براي انتخابات رياست جمهوري و شورا هاي ولايتي رژيم، يكي از دلايل افزايش قوت هاي اشغالگر امريكايي، نشاندهي مي گردد.
اما افزايش قوت هاي اشغالگر امريكايي بعد از انتخابات رياست جمهوري و شوراهاي ولايتي رژيم نيز ادامه مي يابد. قرار است از ابتداي سال 2009 تا آخر آن مجموعا 30000 نفر قواي اضافي امريكايي به افغانستان وارد شوند. به اين ترتيب 9000 نفر ديگر قواي تازه نفس امريكايي بعد از انتخابات رژيم وارد افغانستان خواهند شد و تا آخر سال

2009 مجموع قوت هاي اشغالگر به 110000 نفر خوهد رسيد.

اخيرا وزراي دفاع پيمان اتلانتيك شمالي ( ناتو ) به اين فيصله رسيده اند كه به تعداد 5000 نفر از قواي مربوط به كشور هاي اروپايي آن پيمان را از كوسوو بيرون بكشند. اين فيصله مي تواند ظرفيت افزايش قوت هاي نظامي كشور هاي متذكره به افغانستان را بالا تر ببرد و اين احتمال را قوي تر ميسازد كه حد اقل برخي از كشور هاي اروپايي عضو ناتو نيز كم و بيش قواي شان را در افغانستان افزايش دهند. در چنين صورتي مجموع قوت هاي اشغالگر كنوني از لحاظ تعداد نزديك به مجموع تعداد قوت هاي اشغالگر سوسيال امپرياليست هاي شوروي سابق در افغانستان خواهد شد. چنانچه صرفا يكي دو حركت ديگر در جهت افزايش اين قوا به عمل آيد، كه احتمال آن زياد است، مجموع قوت هاي اشغالگر امپرياليستي و ارتجاعي كنوني با قوت هاي اشغالگر سوسيال امپرياليستي سابق برابر خواهد شد.

اولين دسته ها از قواي اضافي و تازه نفس امريكايي در دو ولايت همجوار كابل يعني در غرب كابل ( ولايت وردگ ) و جنوب كابل ( ولايت لوگر ) مستقر شده اند. يكي از مناطق ديگر نزديك به كابل، كه طبق گفته هاي منابع مربوط به رژيم پوشالي، دسته هاي قواي تازه وارد امريكايي در آينده نزديك در آن مستقر خواهند شد، ولسوالي رشيدان وردگ است كه يكي ازولسوالي مربوط به ولايت غزني است.

درمناطق جنوب كشور، هم اكنون دسته هاي قوت هاي تازه وارد امريكايي در حال ورود به ولايت هلمند و بخشا ولايت فراه هستند. گفته مي شود كه در آينده نزديك دسته هاي ديگر قوت هاي تازه وارد امريكايي در ولايات قندهار، زابل و ارزگان نيز جا بجا خواهند شد.

يكي از وظايف نظامي مهمي كه قواي امريكايي مستقر در افغانستان بر عهده خواهند داشت، سهمگيري گسترده در تامين امنيت سرحدات شرقي، جنوبي و غربي افغانستان خواهد بود. اين وظيفه، سهمگيري گسترده در تامين امنيت سرحدات ولايات كنر، ننگرهار، پكتيا، خوست، پكتيكا، زابل، قندهار و هلمند، كه همه ولايات سرحدي همجوار با خط ديورند هستند و مناطق سرحدي ولايت فراه در غرب كشور و در همجواري با ايران، را در بر خواهد گرفت.

كار هاي ساختماني پايگاه هاي نظامي گران قيمتي به ارزش صد ها ميليون دالر در اين مناطق سرحدي از قبل شروع شده است. بعضي از اين پايگاه ها تكميل شده و به بهره برداري سپرده شده اند، بعضا در حال تكميل هستند و بعض ديگر شان در آينده نزديك تكميل خواهند شد.

يكي از وظايف مهم قوت هائيكه تا كنون در اين پايگاه هاي سرحدي مستقر بوده اند، رهنمايي حملات هوايي طيارات بي پيلوت امريكايي بالاي مناطق آنطرف خط ديورند و بعضا عمليات نفوذي كم دامنه زميني در آن مناطق بوده است. با افزايش تعداد قوت هاي امريكايي مستقر در سرحدات، در صورت ضرورت اين حملات هوايي و زميني مي تواند بيشتر از پيش تشديد و گسترش يابند. در واقع يكي از دلايل راه اندازي عمليات هاي نظامي وسيع عليه طالبان پاكستاني توسط اردوي دولتي پاكستان، پيشگيري از اجرا يا لا اقل پيشگيري از گسترش اينگونه فعاليت هاي نظامي امريكايي ها است.

پايگاه هاي سرحدي امريكايي در مناطق سرحدي ولايت فراه، وظيفه ترصد سرحدات ايران در پيوند با قوت هاي امريكايي مستقر در پايگاه هوايي شيندند را بر عهده خواهند داشت.

افزايش آموزگاران نظامي امريكايي براي آموزش افراد اردو، پوليس و استخبارات رژيم نيز در چوكات عمومي افزايش قوت هاي اشغالگر امريكايي در افغانستان، مد نظر قرار دارد. قرار است نيروهاي امنيتي رژيم، شامل افسر و عسكر، وسيعا افزايش يابند، به خوبي مجهز شوند و آموزش ببينند و اين كار طبعا مستلزم افزايش آموزگاران نظامي خارجي است.

با تمام اين تفاصيل، افزايش سي هزار نفري نيروهاي اشغالگر امريكايي در افغانستان، صرفا يكي از جوانب تقويت نيروهاي اشغالگر امپرياليستي در افغانستان را ميسازد. جنبه ديگر عبارت است از تعميق و گسترش نقش نيروهاي اشغالگر امريكايي در عرصه هاي مختلف. اين جنبه را مي توان بصورت خلاصه، تعميق و گسترش نقش نيروهاي اشغالگر امريكايي در ساحات ملكي و به بيان ديگر نظامي ساختن وسيع و عميق عرصه هاي ملكي در افغانستان دانست.

يكي از اين عرصه ها، عرصه اقتصادي است. قوت هاي اشغالگر امريكايي از مدتي به اينطرف مستقيما به سرمايه گزاري در عرصه اقتصادي شروع نموده اند. اخيرا قومندان عمومي قواي امريكايي مستقر در افغانستان فاش ساخت كه اردوي امريكا تا حال در افغانستان يك ميليارد دالر سرمايه گزاري نموده است. وي بطور خاص از سرمايه گزاري در شركت هاي افغانستاني توليد آب آشاميدني بوتلي – كه در افغانستان معمولا آب معدني ناميده ميشود – و همچنان شركت هاي ساختماني نام برد. به گفته وي، سرمايه گزاري هاي اردوي امريكا در افغانستان ادامه خواهد يافت و بطور روز افزون گسترش خواهد يافت.

اردوي امريكا از طريق اين سرمايه گزاري ها، مايحتاج قوت هاي نظامي امريكايي مستقر در افغانستان را در داخل اين كشور توليد خواهد كرد. قومندان عمومي قواي امريكايي مستقر در افغانستان ادعا كرد كه هم اكنون مجموع افراد تحت قومنده اش از آب آشاميدني بوتلي توليد شده در افغانستان استفاده مي كنند. وي بطور آشكار برنامه اي را فاش ساخت كه مطابق به آن، كوشش خواهد شد تا تمام مايحتاج غير جنگي قوت هاي نظامي امريكايي مستقر در افغانستان، از داخل اين كشور تهيه گردد و به اين ترتيب گويا بازار خوبي براي توليدات افغانستان – يعني توليدات مربوط به سرمايه گزاري هاي اردوي امريكا در اين كشور – به وجود بيايد.

به اين ترتيب قوت هاي اشغالگر امريكايي در افغانستان، مستقيما عرصه اقتصادي را مورد حمله قرار داده و براي اشغال بيشتر و بيشتر اين عرصه مي كوشند.

عرصه ديگر، ادامه كار براي شكلدهي رژيم دست نشانده است. پس از رويكار آمدن بارك اوباما، دولت امريكا اعزام چهار هزار نفر آموزگار براي تعليم و تربيه پرسونل ملكي براي پيشبرد امور ملكي رژيم را رويدست گرفت. اين آموزگاران هم در سطح مركز وهم درسطح ولايات در عين حاليكه تعليم و تربيه اين پرسونل ملكي را پيش خواهند برد، اجراات روز مره آنها و به عبارت ديگر اجراات امور روز مره دولت در تمامي سطوح كار هاي دولتي را تحت كنترل خواهند گرفت. اخيرا اعزام اين آموزگاران شروع گرديده است. اما دولت امريكا همزمان با اين كار اعلام كرد كه چون از بابت اعزام آموزگاران ملكي امريكايي به افغانستان دچار مشكل است، موقتا افراد بر حال ويا متقاعد اردوي امريكا را براي پيشبرد اين كار به افغانستان مي فرستد. اما گمان غالب اين است كه اين كار موقتي نخواهد بود و در آينده نيزتداوم خواهد يافت. اصلا در شرايط جنگي افغانستان براي دولت

امریکا نهایت مشکل است که آموزگاران ملکي به این کشور اعزام نماید.

متمرکز ساختن فرماندهي کل جنگ بدست فرماندهان امریکایي و تمرکز بیشتر روي نیروهاي امریکایي در جنگ، جنبه دیگري از تقویت نیروهاي اشغالگر را تشکیل مي دهد.

جنرال مک کریستال در عین حالیکه فرماندهي عمومي نیروهاي امریکایي در افغانستان را بر عهده دارد؛ فرماندهي عمومي نیروهاي ناتو را نیز بر عهده گرفته است. فرمانده عمومي عملیاتي، هم براي نیروهاي امریکایي وهم براي نیروهاي ناتو، نیز یك جنرال امریکایي تعیین گردیده است.

قبلا در ولایات مهمي از مناطق جنگي جنوب افغانستان، نیروهاي ناتو مسئولیت هاي عمده جنگي را بر عهده گرفته بودند. مثلا نیروهاي انگلیسي در هلمند، نیروهاي کانادایي در قندهار و یا نیروهاي هالندي در ارزگان. در شرایط جدید که قوت هاي جدید امریکایي عمدتا در ولایات جنوبي و جنوب شرقي مستقر مي گردند، نه تنها از تعداد نقش نیروهاي ناتو درین ولایات کمرنگ تر مي گردد، بلکه از لحاظ عملیاتي نیز نقش این نیروها بیشتر حاشیه یي و جانبي خواهد شد. گرچه ممکن است تمامي کشور هاي اروپایي عضو ناتو یکجا با کشور هاي دیگري که عضو ناتو نیستند و در افغانستان نیروهاي معدودي دارند، مجموعا قادر گردند که حد اکثر 5000 نفر نظامي اضافي به افغانستان وارد نمایند، ولي این مقدار افزایش قوا نیز قادر به حفظ تناسب قبلي میان قوت هاي اشغالگر امریکایي و غیر امریکایي نخواهد بود. نیروهاي اضافي امریکایي همه داراي وظایف جنگي عملیاتي خواهند بود، در حالیکه نیروهاي اضافي سائر کشورها، عمدتا وظایف جنگي عملیاتي نخواهند داشت و وظایف دیگري بر عهده خواهند گرفت.

مسلما فشار دولت امریکا بالاي تمامي متحدینش در جنگ افغانستان، بخصوص کشور هاي عضو ناتو، بخاطر سهمگیري بیشتر آنها درین جنگ همچنان ادامه خواهد یافت. ولي تجارب چند سال گذشته نشان داده است که امریکایي ها مجبورند بار اصلي فرماندهي جنگ را بطور متمرکز و محکمي بدست بگیرند و بار اصلي پیشبرد جنگ را نیز قویا روي شانه هاي شان حمل نمایند.

## 2 - منطقه یي ساختن جنگ:

منظور از منطقه یي ساختن جنگ، مد نظر قرار دادن آن به عنوان یك جنگ هم پیوند وهمزمان در افغانستان و پاکستان است. در واقع از همان ابتداي تجاوز به افغانستان واشغال این کشور، دولت امریکا نقش مهمي براي همراهي دولت و اردوي پاکستان با این کارزار امپریالیستي قایل بود. حتي بالا تر از آن، همراه شدن دولت و اردوي پاکستان با دولت و اردوي امریکا، نقش مهمي در شکلگیري نهایي نقشه و آغاز عملي این کارزار بازي نمود.

در واقع دولت و اردوي امریکا بعد از حصول اطمینان در مورد این همراهي و همگامي دولت و اردوي پاکستان بود که تصمیمش را براي حمله به افغانستان نهایي ساخت و دست به این حمله وتهاجم زد. در طول مدتي که عملیات قواي امریکایي براي سرنگوني رژیم طالبان در افغانستان ادامه داشت، تقریبا تمامي میدان هاي هوایي پاکستان در اختیار این قوا قرار گرفت و راه لوجیستیکي زمیني نیز در پاکستان به روي قواي امریکایي باز گردید. نقش این استفاده وسیع قواي امریکایي از تاسیسات هوایي و راه هاي زمیني پاکستان، نسبت به تسهیلات ابتدایي و نسبتا محدودي که در همان موقع در کشور هاي آسیاي میانه بدست آورده بودند، خیلي بیشتر و برجسته تر بود. حتي تا هم اکنون راه هاي لوجیستیکي زمیني پاکستان شریان هاي حیاتي قواي ائتلاف بین المللي تحت رهبري امریکا و قواي آیساف مستقر در افغانستان را تشکیل مي دهند.

مهم تر از این اقدامات نظامي مشخص، تصمیم دولت پاکستان براي ترك پشت پناهي سیاسي امارت اسلامي طالبان بود که نقش مهمي در سراسیمگي نیروهاي آن و هزیمت کتلوي آنها از سنگر هاي جنگ بازي نمود. پاکستان نزدیك ترین و مستقیم ترین متحد و به بیان بهتر حامي و پشتیبان امارت اسلامي طالبان بود. تمامي حمایت هاي مستقیم و غیر مستقیم امریکایي، انگلیسي و عربي از امارت اسلامي طالبان نیز از لحاظ عملي و مستقیم در همین ظرف مي ریختند و همه با هم نقش عظیمي در شکلدهي و گسترش و تقویت آن بازي مي کردند.

در سال هاي بعد، با تداوم اشغال افغانستان توسط قوت هاي امریکایي و متحدینش، اردوي پاکستان بخش مهمي از قوت هایش را در مناطق قبایلي هم مرز با افغانستان مستقر کرد و به وقفه ها عملیات هاي نظامي محدود ویا نسبتا گسترده را به خرج امریکایي ها علیه طالبان و نیروهاي القاعده مستقر در این مناطق پیش برد. اما مهم تر ازین ها، دولت پاکستان، ضربات شدید و گسترده اي بر پیکر تشکیلاتي القاعده در شهر هاي پاکستان وارد نمود و چند صد نفر از کادر رهبري و نیز فعالین آن را گرفتار کرده و به امریکایي ها تسلیم نمود.

کمسیون مشترك امنیتي سه جانبه میان نظامیان امریکایي مستقر در افغانستان، نظامیان پاکستاني و نظامیان رژیم کرزي، که از چند سال به اینطرف ده ها بار جلساتش را برگذار نموده است، بخوبي نشاندهنده هم پیوندي جنگ در افغانستان و پاکستان است.

بر مبناي همین هم پیوندي بود که دولت پاکستان در زمان بوش حیثیت متحد استراتژیك دولت امریکا در بیرون از ناتو را بدست آورد و سالانه میلیارد ها دالر کمك هاي نظامي و غیر نظامي امریکایي را بدست آورد.

با تمام اینها، دولت امریکا در زمان بوش، مداوما خواستش را براي افزایش نقش جنگي به اصطلاح ضد تروریستي پاکستان تکرار مي کرد و دولت و اردوي دولتي پاکستان را تحت فشار قرار مي داد. در اثر این فشار ها، دولت و اردوي پاکستان مخفیانه موافقه نمود که " پایگاه هاي تروریستي " در مناطق قبایلي هم مرز با افغانستان، توسط طیارات امریکایي بمباران گردند. این بمباران ها چندین ماه قبل از رویکار آمدن بارك اوباما عملا آغاز گردیده بودند.

" استراتژي جدید بارك اوباما " این روند رو به رشد و گسترش در طي هفت و نیم سال گذشته را محکم به دست مي گیرد و در سطح جدیدي اعتلا و گسترش مي بخشد.

در چوکات " استراتژي جدید بارك اوباما "، جنگ در افغانستان و پاکستان به مثابه یك جنگ واحد در نظر گرفته مي شود و تمامي مسائل مربوط به افغانستان و پاکستان در همین چار چوب واحد گنجانده مي شود. از این دید، جنگ دیگر جنگي صرفا در افغانستان نیست که عملیات هاي جنگي قوت هاي اردوي پاکستان در مناطق قبایلي هم مرز با افغانستان، کمکي از بیرون به این جنگ تلقي گردد. اکنون جنگ در سوات و در آینده نزدیك در وزیرستان، محاذ هاي مربوط به جنگ واحدي تلقي مي گردد که در افغانستان و پاکستان بصورت هم پیوند وهمزمان جریان دارد. فرقي که میان محاذ هاي جنگي این جنگ واحد در

دوطرف خط ديورند وجود دارد اين است كـه در اينطـرف خـط نيروهـاي اشـغالگر نقش جنگي عمده را بـه دوش دارنـد و در آن طـرف خـط نيروهـاي اردوي پاكسـتان. يعني يك جنگ اشغالگرانه امپرياليستي بـا يـك جنـگ ارتجـاعي داخلـي آنچنـان بـا هـم بصـورت محكمـي پيونـد زده شـده انـد كـه دومـي در خـدمت اولـي قـرار دارد و اولـي محرك و تامين كننده دومي است.

دريـن ميـان نقـش رژيـم دسـت نشـانده بـه مثابـه يـك رژيـم تحـت رهبـري شوونيسـت هاي پشتون، در برخـورد بـا پشـتون هـا و منـاطق پشـتون نشـين پاكسـتان، يـك نقـش مضـحكه آميـز، دو پهلـو و جنايتكارانـه اسـت. ايـن رژيـم از يكطـرف دعـواي خـط ديورنـد را مـزه مـزه مـي كنـد و از جانـب ديگر طرفدار حضور و اسـتقرار نيروهـاي اردوي پاكستان در منـاطق قبـايلي آنطـرف خط ديورند و طرفدار پيشبرد عمليات هاي نظامي توسط آنهـا اسـت. ايـن رژيـم از يـك طرف در رابطه بـا هـر بمبـاران هـوايي قـوت هـاي اشـغالگر كـه معمـولا بـالاي منـاطق پشتون نشين افغانستان و اهالي ملكي ايـن منـــاطق صـــورت مـــي گيـــرد، رياكارانـــه مخالفـت مـي نمايـد و اشـك تمسـاح مـي ريـزد، تـا گويـا پشـتون هـاي افغانسـتان را دلجويي كرده باشد؛ ولـي از طـرف ديگـر آوارگـي ميليـون هـا نفـر از اهـالي ملكـي پشـــتون هـــاي پاكســـتاني و كشـــته شـــدن هزاران تن آنهـا در اثـر حمـلات دد منشـانه اردوي پاكستان را آنچنان ناديده مي گيـرد كـه گـويي اصـلا آب از آب تكـان نخـورده باشد.

دريـنجـا لازم اسـت كمـي در مـورد نحـوه عمليات اردوي پاكستان در منطقـه سـوات ومناطق اطراف آن و نتـايج تـا كنـوني ايـن عمليات روشني بيندازيم:

مجمـــوع قـــوت هائيكـــه از جانـــب اردوي پاكسـتان دريـن عمليـات سـهم دارنـد، در حدود 25000 نفر، شامل قوت هاي پياده، توپخانـــه، زرهـــي و هـــوايي هســـتند. بـــه ادعـاي خـود فرمانـدهان اردوي پاكسـتان، مجمـــوع طالبـــان مســـلح در ايـــن منطقـــه 5000 نفر بوده اند. جنگي را كه اين قوت هاي 25000 نفري اردوي پاكستان عليـه نيروي 5000 نفري مقابل شان، كـه همـه شـــامل قـــواي پيـــاده و داراي تســـليحات وتجهيزات سبك و كم و بيش سلاح هـاي نيمـه سـنگين هسـتند، پيشـبرده و كماكـان پيش ميبرند يك جنـگ تمـام عيـار اسـت كـه بـا استفاده كامل از پرسونل، تسليحات و تجهيزات پياده، توپخانـه، زرهـي وهـوايي مشخص مـي گـردد. دقيقـا مثـل جنگـي كـه بخـاطر تصرف قلمـرو يـك كشـور خـارجي پيش برده مي شود. منظور از اين جنـگ، " فتح سوات " بـه هر قيمت بوده است؛ به قيمت كشتن هزاران تن از اهالي ملكي، آوارگي سه ميليون نفر يعني تقريبا تمـامي اهـالي ملكـي سـاكن در منطقـه كـه جـان بـه سـلامت بـرده انـد و تخريـب وسـيع و سرتاسري منطقه.

مـوج دوم اينگونـه عمليات قـرار اسـت در وزيرستان براه بيفتد و شايد بعد ها هـم در سائر مناطق پشتون نشين پاكستان. دارو دسته " پشتون نـواز " كـرزي نـه تنهـا در مقابل اين جنايت بـه وقـوع پيوسـته لـب از لـب نمـي گشـايد، بلكـه بـراي ادامـه چنـين جنايتي در مناطق ديگر نيز دست دعا بلند مي نمايد.

## 3 – تقويـت اردو و پـوليس رژيـم پوشالي:

طبق احصائيه هائيكه مقامات ذيربط رژيم دست نشانده مي دهند، هم اكنون مجموع نيروهاي مربوط بـه اردوي رژيـم پوشـالي بـه 90000 نفـر رسـيده انـد و مجمـوع نيروهـــاي پـــوليس رژيـــم 80000 نفـــر هستند. طبق اخرين طرحي كـه از سـوي مقامـات امريكـايي و رژيـم پوشـالي اعـلام گرديـده اسـت، بايـد بـه زودي مجمـوع نيروهاي اردوي رژيم بـه 135000 نفر و مجموع نيروهاي پوليس رژيم بـه 85000 نفـر برسـد. در ايـن طـرح، حـد نهـايي مجموع " نيروهـاي امنيتـي " رژيم يعني مجمـــوع نيروهـــاي اردو، پـــوليس و اسـتخبارات آن، 400000 ( چهـار صـد هزار ) نفر در نظر گرفته شده است.

تعـداد نيروهـاي اردوي رژيـم پوشـالي در ابتداي تجـاوز بـه افغانسـتان و اشـغال ايـن كشـور، مجموعـا 70000 نفـر و تعـداد نيروهـاي پـوليس رژيـم مجموعـا 80000 نفر در نظر گرفتـه شـده بـود. طرح جديد براي بـالا بـردن مجموع ظرفيت نيروهـاي امنيتـي رژيـم تـا 400000 نفـر عمـدتا افزايش نيروهـاي اردوي رژيـم را مـدنظر دارد. قـرار اسـت مجمـوع نفـرات اردوي رژيـم تـا 300000 نفـر افـزايش يابـد. مقامـات نظامي رژيم پوشالي پنهـان نمـي كنند كه در برنامه جديد افزايش نيروهـاي اردو، صـرفا مسئله پيشـبرد جنـگ عليـه مخالفان مسلح مدنظر نيست، بلكـه تـوازن نظامي در منطقـه، يعنـي تـوازن نظـامي بـا كشور هاي همسايه افغانستان نيز مدنظر است.

هـم اكنـون مجمـوع نفـوس پاكسـتان 180000000 ( يكصد و هشتاد ميليون ) نفر بر آورد مي گردد، در حاليكـه مجمـوع نفرات اردوي پاكستان 700000 ( هفتصد هزار ) نفر هستند، يعنـي كمتـر از 0/4 % مجمـوع نفـوس كشـور. نفـوس كشـور همسايه غربي يعني ايران 80000000 ( هشـتاد ميليـون ) محاسـبه مـي گـردد، در حاليكه مجموع نفرات اردوي ايران وسپاه پاسـداران تقريبـا 500000 نفـر هسـتند، يعنـي كمـي بيشـتر از 0/6 % مجمـوع نفوس كشور. اما نفوس افغانستان را فعلا در حدود 32 ميليون نفر بر آورد مـي كنند كـه مجموع نفرات يك اردوي 300000 ( سه صد هزار ) نفري بـالا تـر از 0/9 % مجموع نفوس كشور يعنـي تقريبـا 1/00 % آنـرا تشـكيل مـي دهـد، يعنـي از لحـاظ فيصـــدي نفـــوس، بيشـــتر از دو برابـــر پاكستان و بيشتر از يك و نيم برابر ايران.

اردوهاي قليل العده همسايه هـاي شمالي افغانســتان را اصــلا نمــي تــوان دريــن محاســبه، بــه مقايســه گرفــت و همــين موضوع مي تواند بسيار حساس باشد. يك قـوت عظـيم بيشـتر از نـيم ميليـون نفـر، مشتمل بـر نيروهـاي امريكـايي و متحـدين آنهـا و مجمـوع نيروهـاي امنيتـي رژيـم پوشالي، در افغانستان، عدم توازن نظامي شديدي به ضرر كشـور هـاي آسـياي ميانـه و نفوذ روسيه درين منطقـه بـه وجـود مـي آورد. طـرح جديـد ايجـاد نيـروي نظـامي واكنش سريع توسط چند كشور مربوط بـه " پيمان دفاعي دسته جمعي منطقـه يـي " يعنـي روسـيه، قزاقسـتان، قيرغيزسـتان، تاجكستان و ازبكستان در منطقـه آسـياي ميانه و بحيره خضر، كـه شـامل نيروهـاي پيـاده، توپخانـه، زرهـي، هـوايي و بحـري خواهد بود و نيروهاي روسي در آن نقش عمـده خواهـد داشـت، جـوابي اسـت كـه ظاهرا به عنوان يك اقدام پيشگيرانه "ضد تروريستي " رويدست گرفتـه شـده اسـت، ولي در اصل عكس العملي است در مقابل عدم تـوازن نظـامي در حـال شكلگيري از طـرف افغانسـتان. هـر مـوقعي كـه ايـن نيـروي واكـنش سـريع عمـلا ايجـاد گـردد، منـاطق سرحدي كشـور هـاي تاجكسـتان و ازبكستان بـا افغانسـتان، سـنگر هـاي اصـلي استقرار اين نيرو خواهد بود.

از جنبه ديگري نيز مي توان اين موضـوع را بـه بررسـي گرفـت. خـود مقامـات نظـامي امريكـا و نـاتو و همچنـان رژيـم پوشـالي، مجموع نيروهاي در حال جنگ عليـه خـود شـان را در افغانسـتان، در حـدود 25000 نفر تخمين مي زنند. فرض كنـيم در عكـس العمـل عليـه افـزايش قـواي امريكـايي در افغانستان، مجموع اين نيروهـا بتوانـد بـه 50000 نفرافـزايش يابـد. تنهـا در مقابـل ايـن تعـداد جنگجـوي چريـك، يـك نيـروي

بيشتر از نيم ميليون نفر مجهز و مسلح با مدرن ترين تجهيزات و سلاح ها، اصلا ضرورت وجودي نمي تواند پيدا نمايد. مي توان گفت كه درين ميان گسترش ناتو از هر طرف به سوي روسيه نيز مطرح است و روسيه از هم اكنون اجراي عكس العملي را رويدست گرفته است.

تقويت " نيروهاي امنيتي " رژيم، صرفا افزايش تعداد نفرات آنها را در بر نمي گيرد، بلكه تجهيز بهتر و بيشتر با تسليحات وتجهيزات، سازماندهي و تعليمات مدرن را نيز شامل مي شود. تمامي اين اقدامات تا حال طبق استندرد هاي ناتو پيش برده شده و در آينده نيز مطابق همين استندرد ها پيش برده خواهند شد. امريكايي ها نقش تعيين كننده اي در اين تجهيز، سازماندهي و تعليمات " نيروهاي امنيتي " رژيم داشته اند و در آينده نيز خواهند داشت.

## 4 - جدا سازي اهالي از مخالفين مسلح:

فرمانده عمومي جديدا انتخاب شده قوت هاي امريكايي در افغانستان ( جنرال مك كريستل )، كه در عين حال فرمانده عمومي قوت هاي ناتو در افغانستان نيز هست، اعلام كرده است كه از استراتژي كلاسيك مقابله با جنگ چريكي استفاده خواهد كرد. وي كه فرماندهي عمليات هاي دستگيري صدام حسين و قتل زرقاوي در عراق را بر عهده داشته است، مي گويد كه در چوكات استفاده از استراتژي كلاسيك مقابله با جنگ چريكي، تلفات غير نظاميان در جريان عمليات هاي نظامي توسط قواي تحت فرماندهي اش را به حد اقل خواهد رساند.

مك كريستل بعد از آن به حيث فرمانده عمومي نيروهاي امريكايي مستقر در افغانستان بر گزيده شد كه طيارات امريكايي دهات ولسوالي بالا بلوك ولايت فراه را بمباران كردند و چند صد نفر از اهالي ملكي اين دهات را به خاك و خون كشيدند. حتي مقامات رژيم دست نشانده، مجموع تلفات ملكي اهالي اين دهات را در حدود 150 نفر كشته و تعداد زيادي زخمي اعلام كردند. در روز هاي بعد از همين بمباران بود كه كاربرد فاسفورس سفيد توسط قواي امريكايي بر سر زبان ها افتاد و جالب اينكه يك افسر امريكايي ادعا كرد كه فاسفورس سفيد توسط طالبان بكار برده شده است.

بهر حال، جلوگيري از تلفات افراد ملكي در جريان عمليات هاي نظامي، در قالب يك چوكات عمومي استراتژيك مطرح گرديده است. در استراتژي كلاسيك مقابله با جنگ چريكي، آنچه اهميت درجه اول دارد، جدا سازي مردم از چريك ها است و نه تصرف مناطق و كشتن چريك ها. درينمورد بصورت تمثيل گفته مي شود كه بايد آب و ماهي ها را از هم جدا كرد تا ماهي ها خود بخود از ميان بروند. مك كريستل مي گويد كه وي درين چارچوب، بيشترين اهميت را به جلب اهالي به طرف خود شان و جدا ساختن آنها از طالبان خواهد داد و نه تصرف مناطق تحت كنترل طالبان و يا كشتن هر چه بيشتر آنها.

محور سياسي نقشه جدا سازي اهالي از مخلفين مسلح را تكيه بر روساي اقوام و قبايل در محلات و مناطق مختلف كشور و به رسميت شناختن اتوريته و حيثيت آنها در اين محلات و مناطق تشكيل مي دهد. آنها بايد از لحاظ سياسي در محلات و مناطق شان بطور مشخص حيثيتي بدست آورند، در برنامه هاي باز سازي بيشتر و وسيع تر دخيل گردند و در مجموع به تكيه گاه هاي محلي قومي و قبيله يي استوار اشغالگران و رژيم دست نشانده بدل گردند. اكنون ديگر اشغالگران امريكايي بطور آشكار مي گويند كه بافت قومي و قبيله يي متنوع افغانستان اجازه نمي دهد كه بصورت يكجانبه صرفا به تقويت حكومت مركزي پرداخته شود، بلكه در عين حال لازم است كه اتوريته هاي قومي و قبيله يي محلات و مناطق اطراف نيز به رسميت شناخته شده و در حد خود شان اهميت داده شود.ت

اما موضوع مهمي را كه جنرال امريكايي به مثابه يك فرمانده عمومي نظامي به آن اشاره مي نمايد، كسب اطلاعات دقيق در مورد گروه هاي چريكي مخالف از طريق اهالي محل است تا گويا با استفاده از دسته هاي كوماندويي ويژه ضربات كاري بر آنها وارد گردد و ضرورتي به استفاده از بمباران هاي هوايي وسيع، كه در هر حال باعث وارد شدن تلفات زياد يا كم بر اهالي ملكي مي گردد، به وجود نيايد.

به اين ترتيب يكي از كار هاي مهم در اجراي " استراتژي جديد امريكا در افغانستان " از لحاظ نظامي عبارت است از: سازماندهي يك شبكه استخباراتي وسيع در ميان اهالي محلات و مناطق مختلف كشور، مستقيما از طرف خود نيروهاي اشغالگر. اين كار در طول هفت ونيم سال گذشته نيز تا حد معيني رويدست گرفته شده بوده و نتايج معيني نيز براي نيروهاي اشغالگر در بر داشته است. شواهد حاكي از آن است كه شبكه استخباراتي نظامي اشغالگران در مناطق آنطرف خط ديورند، چه در ميان اهالي محلات مختلف آن منطقه و چه از طريق نفوذ جواسيس اجير در ميان گروپ هاي مسلح مخالف، وسيع بوده و تا حال زمينه ساز وارد آمدن ضربات شديدي از سوي نيروهاي اشغالگر بر اين گروپ ها گرديده است. طبعا در چوكات " استراتژي جديد " سعي خواهد شد كه شبكه استخباراتي نسبتا ضعيف اشغالگران در داخل افغانستان بيشتر از پيش تقويت شده و گسترش يابد و بطور موثري مورد استفاده قرار گيرد.

تجارب چند سال گذشته نشان مي دهند كه منظور اصلي از راه اندازي و پيشبرد عمليات هاي كوماندويي و يا بمباران هاي نقاط تثبيت شده، بر مبناي اين اطلاعات گرد آمده استخباراتي، عمدتا از ميان بردن و يا دستگيري فرماندهان رده هاي مختلف گروه هاي چريكي است و نه كشتن و از ميان بردن هر چه بيشتر افراد صفوف گروه هاي چريكي. پيشبرد اينگونه عمليات ها در سال هاي اخير اشغال افغانستان توسط قواي سوسيال امپرياليستي نيز رويدست گرفته شده بود و دستاورد هايي را نيز براي قوت هاي اشغالگر به وجود آورده بود.

ايجاد شبكه استخباراتي وسيع در ميان اهالي محلات و مناطق مختلف كشور توسط نيروهاي اشغالگر، هم مي تواند بصورت استخدام جواسيس اجير از ميان اهالي صورت بگيرد و هم از طريق همكاري اطلاعاتي كتلوي اهالي. تطميع مالي در اجرا و پيشبرد اين كار نقش درجه اول دارد. پرداخت معاشات هنگفت براي جواسيس اجير، خريد روساي قبايل و متنفذين محلي و ايجاد حرص و طمع استفاده از سهولت هاي رفاهي، آموزشي، صحي، تعليمي و غيره كه در چوكات برنامه عمومي " باز سازي "، توسط اشغالگران وعده داده مي شوند و در مناطق تحت كنترل آنها نمونه سازي مي گردند.

اما تاريخا ثابت گرديده است كه اجراي استراتژي كلاسيك مقابله با جنگ چريكي در قسمت جداسازي اهالي از چريك ها، غالبا نتوانسته است بصورت هموار و صاف مورد تطبيق قرار بگيرد. در چنين صورتي خشن ترين و دد منشانه ترين روش هاي جنگي براي جداسازي اهالي از چريك ها عملي گرديده است. يكي از ددمنشانه ترين اين روش ها، ايجاد روستاهاي استراتژيك در زمان جنگ ويتنام، در مناطق مختلف آن كشور توسط

نیروهاي اشغالگر امریکایي بود. آنها، تمامي اهالي روستاهاي يك محل را از خانه و كاشانه شان كوچ داده و در يك محيط كوچك محصور با سيم خاردار و استحكامات كانكريتي جاي مي دادند و عملا تمامي آنها را زنداني مي كردند تا چريك ها عرصه اي براي فعاليت ومانور نداشته باشند. اقدام اخير اردوي دولتي پاكستان مبني بر آواره ساختن تمامي اهالي سه ميليون نفري سوات و مناطق اطراف آن نيز نمونه ديگري از تطبيق ددمنشانه شيوه جنگي متذكره است.

اين امكان قويا وجود دارد كه جداسازي اهالي محلات و مناطق مختلف كشور از نيروهاي مسلح مخالف، توسط اشغالگران از راه ها وطرق آرام، نتايج مطلوبي براي آنها بار نياورد. در چنين صورتي بايد ددمنشانه ترين شيوه هاي سياسي و جنگي براي جدا سازي را انتظار داشت. وزير دفاع امريكا وهمچنان فرمانده جديد نيروهاي امريكايي وناتو در افغانستان پيشاپيش گفته اند كه كشته شدن غير نظاميان در جريان جنگ ها توسط قوت هاي امريكا وناتو يك شكست محسوب مي گردد. اما قوت هاي اشغالگر در صورتيكه با استفاده از طرق آرام موفق به جداسازي موثر اهالي از چريك ها نگردند، صرفا دو راه در پيش دارند: يا بايد از ميدان جنگ افغانستان پا پس بكشند و يا تجارب ويتنام و تجربه هايي مثل تجربه جنگ سوات را عملي سازند.

## 5 – سازماندهي مستقيم مليشه هاي قومي:

يكي ديگر ازعناصر مهم تشكيل دهنده " استراتژي جديد امريكا در افغانستان " جلب و جذب مستقيم روساي اقوام و قبايل و استفاده نظامي از نفوذ سنتي آنها است. تشكيل دسته هاي مليشه قومي و قبيله يي، مدت هاست كه در افغانستان جريان داشته و كمتر نتيجه داشته است. اما از آنجائيكه امريكايي ها در عراق از طريق جلب و جذب روساي قبايل بدوي مناطق صحرايي غرب عراق و استخدام مليشه هاي قبايلي، به دستاورد هايي در جنگ عليه نيروهاي مربوط به القاعده نائل آمده اند، كماكان روي ادامه اين كار تاكيد مي نمايند.

تشكيل دسته هاي مليشه قومي و قبيله يي تا حال از طريق كانال هاي مربوط به رژيم، پيش برده شده است. اما بعد ازين، قرار است اين كار مستقيما توسط خود امريكايي ها نيز سازماندهي و هدايت گردد. يك نمونه اينگونه كار در ولايت وردگ رويدست گرفته شده است. درين ولايت، قواي تازه نفس جديدا مستقر شده امريكايي دست به تشكيل دسته هاي مليشه قومي محلي زده و مستقيما اين دسته ها را تحت رهبري گرفته اند. اين كار در واقع ادامه فعالانه جدا سازي اهالي محل از گروه هاي چريكي مخالف و رساندن آن تا حد ايستادگي نظامي آنها در پهلوي قوت هاي اشغالگر است.

به اين ترتيب، قوت هاي يونيفورم دار و آموزگاران نظامي بدون يونيفورم امريكايي صرفا كنترل اردو و پوليس دولتي در سطوح محلي، منطقه يي و سرتاسري حكومتي در ولسوالي ها، ولايات و مركز را بر عهده نخواهند داشت، بلكه مستقيما به سازماندهي و تجهيز وتسليح باند هاي مليشه قومي در مناطق مختلف كشور نيز خواهند پرداخت و از آنها به مثابه گوشت دم توپ در جنگ ها استفاده به عمل خواهند آورد.

ايجاد دسته هاي مليشه قومي و قبيله يي در مناطق مختلف شرق، جنوب شرق، جنوب و جنوب غرب كشور، در طول چند سال گذشته هميشه باعث بروز جار و جنجال در درون رژيم دست نشانده گرديده است. در قدم اول، وزارت دفاع و وزارت داخله رژيم، با تشكيل اين دسته ها مخالفت مي نمايند و خواهان آن هستند كه تمامي نيروهاي نظامي كشور در چوكات تشكيلاتي وزارت هاي مذكور تنظيم گردند. علاوتا نيروهاي ارتجاعي غير پشتون در داخل رژيم، با تشكيل دسته هاي مليشه قومي و قبيله يي، كه تقريبا در مجموع در مناطق پشتون نشين و در ميان پشتون ها پيش برده مي شود، از ديد مليتگرايي ارتجاعي خود شان مخالفت مي كنند. آنها اين سياست را راهي براي مسلح كردن پشتون ها توسط كرزي و اطرافيان پشتون نسبش مي انگارند و خواهان آن هستند كه سياست به اصطلاح خلع سلاح گروه هاي مسلح غير مسئول و بيرون از چوكات وزارت دفاع ووزارت داخله رژيم در ميان پشتون ها و در مناطق پشتون نشين نيز پيش برده شود، گو اينكه چنين سياستي در ميان سائر مليت ها و در مناطق غير پشتون نشين واقعا پيش برده شده است!

اين مخالفت ها نسبتا نيرومند هستند و تا حال توانسته اند موانع جدي اي بر سر راه تشكيل دسته هاي مليشه قومي وقبيله يي و گسترش اين دسته ها توسط رژيم دست نشانده به وجود بياورند.

يقينا اشغالگران امريكايي نيز، در رابطه با تشكيل مستقيم دسته هاي مليشه قومي وقبيله يي توسط خود شان، موجوديت چنين مخالفت هاي نيرومندي را در درون رژيم در نظر خواهند گرفت و درين راستا با احتياط عمل خواهند كرد. ولي گمان نمي رود كه كاملا از پيشبرد اين سياست صرفنظر نمايند. در واقع تا هم اكنون نيز مخالفت هاي روشني ازدرون رژيم با مليشه سازي امريكايي ها صورت گرفته است، ولي آنها اين سياست را كاملا كنار نگذاشته اند.

در واقع اشغالگران امريكايي و همينطور اشغالگران انگليسي، شبكه هاي استخباراتي مستقل شان را نيز در ميان افغانستاني ها در كشور دارند. اين شبكه ها جدا از فعاليت هاي " رياست عمومي امنيت ملي " رژيم سازماندهي شده اند و فعاليت هاي شان را مستقيما در رابطه با امريكايي ها و انگليسي ها پيش مي برند. تا حال تعداد زيادي از اعضاي افغانستاني اين شبكه ها توسط طالبان سر بريده شده اند و مقامات رژيم نيز هر بار اين سر بريدن ها را محكوم كرده اند، اما تا حال حتي يكبار كسي از مقامات رژيم با سازماندهي مستقيم استخباراتي افغانستاني ها توسط امريكايي ها و انگليسي ها ابراز مخالفت نكرده است.

## 6 – دخيل ساختن بيشتر قدرت هاي منطقه يي در مسايل افغانستان:

منظور از قدرت هاي منطقه يي در قدم اول، علاوه از پاكستان، ايران و عربستان سعودي و در قدم دوم روسيه، چين و هندوستان است.

در مورد پاكستان در سطور قبلي صحبت كرديم. استراتژي جديد امريكا، جنگ در پاكستان و جنگ در افغانستان را در پيوند با هم مدنظر قرار مي دهد و " جنگ ضد تروريزم " را به مثابه يك جنگ منطقه يي، كه هم افغانستان را در بر مي گيرد و هم پاكستان را، در نظر دارد. از اين ديد پاكستان خود ميدان جنگ محسوب مي گردد و نه قدرتي كه بيشتر از پيش در مسائل افغانستان دخيل گردد.

اما وضعيت جمهوري اسلامي ايران همسايه ديگر افغانستان طور ديگري است. جمهوري اسلامي ايران با كارزار تجاوزكارانه و اشغالگرانه امپرياليست هاي امريكايي و متحدين شان در افغانستان همراهي كرده، از سرنگوني رژيم طالبان منفعت برده، پروسه آغاز

شده از جلسه بن یعني شکلدهي رژیم دست نشانده در افغانستان را حمایت کرده و از ابتداي تشکیل رژیم پوشالي تا حال مناسبات نزدیکي با این رژیم دارد.
اما در عین حال با حضور دراز مدت قواي امریکایي و ناتو در افغانستان مخالفت کرده و خواهان تعیین تقسیم اوقات براي خروج این نیروها از افغانستان بوده و هست. علاوتا اکنون دیگر ثابت شده است که محافلي در درون سپاه پاسداران جمهوري اسلامي ایران، حلقات و شخصیت هاي معیني را که در زمره مشمولین تحریك طالبان محسوب مي گردند، به درجات مختلف مورد حمایت هاي سیاسي، مالي و نظامي قرار مي دهند. مي توان گفت که این حمایت ها حرکت هاي فشاري اي محسوب مي گردند که بخاطر امتیاز گیري در کشمکش ها میان جمهوري اسلامي ایران و دولت امریکا وارد مي گردند. بالمقابل، جمهوري اسلامي ایران مدعي است که گروه بلوچي " جندالله " نیز از طرف محافلي در پاکستان و عربستان سعودي و گویا بصورت غیر مستقیم از طرف امریکا و اسرائیل تمویل و تسلیح مي شود.
با رویکار آمدن بارك اوباما در امریکا، تشنج شدید در مناسبات میان دولت امریکا و جمهوري اسلامي ایران تا حد زیادي فروکش نموده است. مي توان گفت که فعلا خطر حمله امریکا بالاي ایران در چشمرس قرار ندارد. بارك اوباما علنا از برگزاري مذاکرات بدون قید و شرط میان دولت امریکا و جمهوري اسلامي ایران صحبت کرده و حق ایران براي استفاده غیر نظامي از انرژي اتومي را به رسمیت شناخته است.
یقینا برخورد دولت امریکا در رابطه با نقش منطقه یي جمهوري اسلامي ایران، مبتني بر توجه به نقشش در مسائل افغانستان وپاکستان و همچنان مسائل فلسطین و مسائل مرتبط به آن در شرق میانه عربي است.
دست پروردگان و نیروهاي اصلي وفادار به جمهوري اسلامي ایران در افغانستان ( احزاب بنیاد گراي شیعه ) بخش مهمي از رژیم دست نشانده در این کشور را تشکیل مي دهند. موقعیت خلیلي به عنوان معاون دوم کرزي، که در لیست انتخاباتي 29 اسد سال جاري نیز تمدید گردیده است، به صورت سمبولیك، موقعیت درجه سوم این نیروها در درون جمهوري اسلامي افغانستان – بعد از رئیس جمهور و معاون اول آن، را نشان مي دهد.

در پاکستان، ملاهاي بنیاد گراي شیعه و وفادار به جمهوري اسلامي ایران، لشکر قبیله یي بزرگي از میان اهالي شیعه قبایل سرحدي پشتون آنطرف خط دیورند سازماندهي کرده و جنگ هاي شدیدي را علیه لشکر قبیله یي سني ها و مورد حمایت طالبان پاکستاني، در مناطق پاره چنار و اطراف آن پیش برده اند که در اثر آنها تا حال بالاتر از یك هزار نفر تلفات بالاي هر دو طرف وارد گردیده و ویراني هاي وسیعي بار آمده است.
با توجه به تمامي این مسائل، دولت امریکا قصد دارد در چوکات عمومي بهبود مناسبات با جمهوري اسلامي ایران، هماهنگي بیشتري بین دو طرف در مسائل مربوط به افغانستان و پاکستان ایجاد نماید و به عبارت دیگر جمهوري اسلامي ایران را بیشتر از پیش در مسائل مربوط به افغانستان و پاکستان به دنبال خود بکشاند. به این ترتیب دخیل ساختن بیشتر جمهوري اسلامي ایران مهملي خواهد بود براي برقراري مناسبات و نزدیکي بیشتر میان دولت امریکا و جمهوري اسلامي ایران. از جانب دیگر تلاش جدید دولت امریکا در مورد ایران به قصد تاثیر گذاري روي تحولات دروني جمهوري اسلامي ایران به نفع امریکا صورت مي گیرد و این خود ممکن است براي جناح " محافظه کار " رژیم حاکم در ایران حساسیت بر انگیز گردد. بنابرین هنوز بطور قطع نمي توان گفت که به زودي میان دولت امریکا و جمهوري اسلامي ایران در رابطه با مسائل افغانستان هماهنگي بیشتري به وجود خواهد آمد.
دولت شاهي بنیاد گراي عربستان سعودي یکي از حامیان اصلي امارت اسلامي طالبان و بالاتر از آن یکي از دولت هاي دست اندر کار مستقیم تشکیل وسازماندهي اولیه تحریك طالبان در پهلوي دولت پاکستان، بنا به دستور و حمایت امریکا و انگلیس، بود. عربستان سعودي در پهلوي پاکستان و امارات متحده عربي، یکي از سه دولتي بود که امارت اسلامي طالبان را به رسمیت شناخت و مناسبات رسمي دیپلوماتیك با آن برقرار نمود. اما بعد از حمله امریکا بر افغانستان و اشغال این کشور توسط نیروهاي امریکایي و متحدین شان، طبعا عربستان سعودي نمي توانست از این حمایت دست بردار نگردد. علاوتا در طي چند سال گذشته، نیروهاي امنیتي دولتي عربستان سعودي جنگ موثري را علیه نیروهاي القاعده در خود آن کشور پیش برده و مدعي است که شبکه تشکیلاتي و نظامي القاعده را در سراسر کشور بطور قاطعي فروپاشانده است.
گرچه پس از تجاوز امپریالیست هاي امریکایي و متحدین شان بر افغانستان و اشغال این کشور، به نظر نمي رسد که دولت عربستان سعودي رسما و بطور مستقیم به طالبان در افغانستان و پاکستان کمك برساند. ولي سعودي ها کماکان یکي از تمویل کنندگان اصلي مدارس دیني در پاکستان که رویهمرفته در حدود پنج میلیون طلاب علوم دیني را در پاکستان تحت تعلیم و تربیه دارند و به مثابه مراکز آموزشي و سازماندهي طالبان پاکستاني و افغانستاني باقي مانده اند، به شمار مي روند. از جانب دیگر، بیرون از چوکات رسمي دولتي سعودي و دولت هاي عربي دیگر خلیج، افراد و حلقات زیادي از شیوخ عرب، کمك هاي مالي نسبتا هنگفتي به طالبان، بخصوص طالبان افغانستاني، به عمل مي اورند و حتي بعضا کمپاین هاي جمع آوري کمك هاي مالي براي آنها سازمان مي دهند. دولت سعودي و شیوخ بر سر اقتدار سائر کشور هاي عربي خلیج، تا حال براي مسدود کردن این کانال هاي کمك رساني به طالبان اقدام موثري به عمل نیاورده اند. علاوتا دربار سعودي تا حال از نفوذ مذهبي و مالي نسبتا قابل توجهش علیه طالبان استفاده جدي ننموده است.
با توجه به تمامي این مطالب، دولت سعودي کماکان نفوذ معیني بالاي طالبان افغانستاني و یا حد اقل شخصیت ها وحلقات معین آنها دارد و از دو سال به اینطرف با استفاده از همین نفوذ در صدد بوده است که طالبان را به پاي میز مذاکرات با رژیم کرزي بکشاند. از طرف دیگر، سعودي ها یکي از حامیان اصلي رژیم کرزي در میان کشورهاي اسلامي و یکي از تمویل کنندگان اصلي این رژیم هستند و تا حال به برنامه " بازسازي " در افغانستان، صد ها میلیون دالر کمك رسانده اند. کرزي شخصا از شاه سعودي تقاضا کرده است که براي برگذاري مذاکرات میان رژیم و طالبان میانجیگري نماید. گرچه سخنگویان رسمي طالبان مداوما برگذاري مذاکرات میان نمایندگان رسمي دوطرف را انکار کرده اند، اما اکنون دیگر این موضوع قطعي گردیده است که حد اقل جلساتي در رابطه با این موضوع به ابتکار دولت سعودي و امراي کشور هاي عربي خلیج جریان داشته است. اخیرا قرار بود چنین جلسه اي در امارات متحده عربي برگذار گردد، اما

وزیر دفاع امریکا برگذاري آنرا منع قرار داد و تدویرش به تعویق افتاد.

به این ترتیب، نقش اصلي اي را که امپریالیست هاي امریکایي براي سعودي ها در چوکات استراتژي جدید امریکا در افغانستان مدنظر گرفته اند، میانجیگري براي ایجاد و پیشبرد مذاکرات میان طالبان از یکطرف و رژیم دست نشانده از طرف دیگر است، که به یقین مقدمه اي خواهد بود براي تدویر مذاکراتي که خود اشغالگران نیز در آن شمولیت داشته باشند و نقش تعیین کننده بازي نمایند.

روسیه و چین در رابطه با حضور طولاني مدت و افزایش پیهم قوت هاي نظامي امریکا و ناتو در افغانستان حساس هستند و در عین حال با توجه به خطرات جنبش هاي تجزیه طلبانه در چچین و سیکیانگ، جنگ امریکا و ناتو علیه القاعده و طالبان را به نفع شان مي بینند. به همین خاطر سیاست دو رویانه اي را در رابطه با افغانستان در پیش گرفته اند که هم شامل پشتیباني از " جنگ ضد تروریزم " توسط امریکا ومتحدینش است و هم شامل ابراز تشویش از استقرار دایمي نیروهاي امریکا وناتو در افغانستان و حتي ایجاد مزاحمت هاي محدود غیر مستقیم براي این نیروها.

طرح دخیل ساختن بیشتر قدرت هاي منطقه یي بزرگ یا نسبتا بزرگ یعني چین، روسیه و تا حدي هند در مسائل افغانستان در چوکات استراتژي جدید امریکا در افغانستان، قبل از همه نشاندهنده پذیرش وضعیت عیني به وجود آمده و عملا موجود است. واقعیت این است که توان و تاثیر گذاري اقتصادي و سیاسي این قدرت ها در مسائل افغانستان، نسبت به زمان ورود قواي امریکا و متحدینش به افغانستان، فرق کرده و بیشتر شده است. این تفاوت محصول رشد اقتصادي بیشتر این قدرت ها در طي هفت و نیم سال گذشته و همچنان نزول موقعیت اقتصادي و سیاسي امریکا در سطح جهان و منطقه در طي این مدت است.

اما در سطح دیگري امریکا مي خواهد با طرح دخیل ساختن بیشتر این قدرت ها ، بخصوص چین و روسیه، در مسائل افغانستان، جلو بروز عکس العمل هاي شدید چین و روسیه در مقابل تقویت قواي نظامي امریکا در افغانستان و تقویت نیروهاي نظامي رژیم پوشالي را بگیرد.

در این سطح، روس ها و چیني ها نیز در گفتار، زبان دیپلماتیك بکار مي برند. مثلا اخیرا رئیس جمهور روسیه گفته است که: ‹‹ از پالیسي هاي آشکار امریکا ›› حمایت مي کند، یعني از " نیات پشت پرده امریکا " حمایت نمي نماید.

تلاش روس ها براي تشکیل نیروي نظامي عکس العمل سریع توسط روسیه، قزاقستان، ازبکستان، تاجکستان و قیرغیزستان در چوکات " پیمان امنیت دسته جمعي منطقه یي " در واقع عکس العملي علیه " نیات پشت پرده امریکا " است. همچنان تعهد روسیه به فراهم کردن دو ملیارد دالر قرضه براي قیرغیزستان که تقریبا بلافاصله خواست قیرغیز ها براي مسدود کردن پایگاه هوایي لوجیستیکي کرایي امریکا در قلمرو قیرغیزستان را در پي داشت، نیز مي تواند عکس العمل دیگري در مقابل " نیات پشت پرده امریکا " شمرده شود.

تقویت نیروهاي نظامي امریکا در افغانستان و تقویت نیروهاي نظامي رژیم پوشالي را از یك زاویه دیگر نیز مي توان مورد توجه قرار داد. ضرورت تقویت این نیروها صرفا در رابطه با گسترش دامنه جنگ در افغانستان و پاکستان توضیح شده نمي تواند. تقویت این نیروها را در عین حال باید تلاشي براي برگرداندن، توقف یا لا اقل بطي ساختن تاثیرات سیر منفي موازنه عمومي اقتصادي و سیاسي در منطقه به ضرر امریکا بالاي وضعیت نظامي، به حساب آورد. این تلاش خواهي نخواهي از سوي چین و به ویژه روسیه به مفهوم تلاش براي ایجاد عدم توازن در سطح منطقه تلقي مي گردد و تلاش هاي متقابل در سطوح مختلف را باعث مي گردد.

## 7 – مذاکرات با طالبان و حزب اسلامي گلبدین:

مذاکرات با طالبان و حزب اسلامي گلبدین از مدت تقریبا سه سال به اینطرف، بار بار از طرف مقامات مختلف رژیم پوشالي مطرح گردیده است. حتي شخص کرزي باري خواهان مذاکرات مستقیم میان خود و ملا عمر و گلبدین گردید و اعلام آمادگي نمود که حاضر است به ملاقات آنها برود. گرچه در زمان بوش نیز امریکایي ها با این طرح مخالفت صریح ننموده و به نحوي با خوشبیني و یا لا اقل اغماض به آن مي دیدند، اما صریحا و بطور آشکار و آنهم به مثابه بخشي از استراتژي امریکا در افغانستان، از آن حمایت نکرده بودند. اما اکنون این موضوع رسما به مثابه بخشي از استراتژي امریکا در افغانستان اعلام گردیده است.

طرح کنوني حکومت اوباما مبني بر مذاکرات با مخالفین اسلامي مسلح در افغانستان، بخشي از طرح کلي کنوني امپریالیست هاي امریکایي در مورد " جهان اسلام " بطور عموم است. خطوط اصلي این طرح کلي در سخنراني معروف چندي قبل اوباما در دانشگاه قاهره به روز 14 جوزاي امسال روشن گردید. مقامات دولتي امریکا و رسانه هاي خبري امریکایي، این سخنراني بارك اوباما را یك " بیانیه تاریخي در مورد جهان اسلام " اعلام کرده اند.

بطور کلي سخنراني بارك اوباما مبتني بر " همکاري " میان امریکا و " جهان اسلام " است. در چوکات این " همکاري " گویا " تشویق " براي ایجاد " تحولات دموکراتیك " در کشور هاي اسلامي ادامه مي یابد، اما تلاش براي تحمیل این " تحولات " از راه زور کنار گذاشته مي شود. به عبارت دیگر تاکید روي " همکاري " است و نه اشغال این کشور ها و شکلدهي دلخواه به رژیم هاي حاکم برین کشور ها. بي جهت نبود که اولین سفر بارك اوباما به کشور هاي اسلامي، سفر به عربستان سعودي و ملاقات با شاه سعودي بود. این، یك حرکت سمبولیك و حاوي پیام ویژه بود.

درین چارچوب کلي، استراتژي جدید امریکا در افغانستان، امکان داد و گرفت با نیروهایي مثل طالبان و حزب اسلامي گلبدین را نیز رسما پذیرفته است. شرط اساسي تحقق عملي این امکان، اطمینان امریکا از بي ضرر شدن این نیروها براي امریکا و ترك دشمني با امریکا است. سائر مسائل تماما داراي اهمیت ثانوي و فرعي هستند.

بارك اوباما در مورد شرط خروج نیروهاي امریکایي از افغانستان گفته است: ‹‹ اطمینان حاصل شود که دیگر یک افراط گرا در آنجا نیست که هدفش کشتار تعداد زیاد امریکایی ها می باشد. ››

شواهد نشان مي دهند که در " استراتژي جدید " کماکان سرکوب و زور نقش اصلي را در برخورد امریکا با " افراطگرایان اسلامي " مخالف بازي مي نماید. اما این سرکوب و زور نه به قصد نابودي کامل این نیروها از لحاظ ایدئولوژیك - سیاسي، سازماندهي اجتماعي و نظامي، بلکه به منظور تحمیل یك سازش دوجانبه دلخواه براي امریکا و طبعا توام با در نظر داشت جنبه هاي مهمي از منافع این نیروها، به عمل مي آید. از این نظر اوباما همان رویه سنتي

دولت امریکا مبنی بر سازش و همکاري با تمام نیروهاي ارتجاعي اسلامي را دنبال مي کند. اوباما به همه این نیروها، اعم از آنکه بر سر قدرت باشند یا نباشند، پیام همراهي و همگامي بر مبناي " منافع مشترك دو جانبه " را صادر کرده و بـرین مبنا موضوع " مذاکره " با اسلامیست هاي مسلح مخالف در افغانستان را رسما پذیرفته است.
اینکه اینچنین مذاکراتي چه زماني و چگونه رسما و علنا آغاز خواهد شد، نمي توان دقیقا چیزي گفت. این موضوع اهمیت اساسي ندارد. آنچه اهمیت اساسي دارد، طرح اوباما براي سازش و تباني با تمامي اسلامیست ها است. این موضوع، حتي در میان محافل حاکمه امریکا یك موضوع داغ روز است. با توجه به همین موضوع است که " جمهوریخواهان " مخالف اوباما، گاهي وي را به " کرنش " در مقابل اسلامیست هاي مخالف متهم مي کنند و گاهي به نادیده گرفتن " حقوق بشر ".
از طرف دیگر، حکومت هاي خارجي حامي مستقیم امارت اسلامي طالبان ( پاکستان، سعودي و امارات متحده عربي ) همه طرفدار مذاکره و سازش هستند. این طرفداري حتي در سطح افراد برجسته حامي طالبان مشهود است. مفهوم بلند شدن صداي کرنیل امام پاکستاني، که یکي از شخصیت هاي برجسته کنوني حامي طالبان نیز هست، مبني بر اینکه: ‹‹ امریکا نمي تواند طالبان را از لحاظ سیاسي شکست دهد. بنابرین بهتر است مذاکرات میان دوطرف آغاز گردد. ››، در واقع تائید همان طرح اوباما براي مذاکرات است. حوادث هفته ها و ماه هاي آینده نشان خواهد داد که تا چه حدي جنگیدن براي امتیاز گرفتن در میز مذاکرات، از هر دو طرف، برجستگي روز افزون پیدا خواهد کرد. ولي آنچه که هم اکنون مسلم و مشخص است تشدید و گسترش جنگ ها و به همان پیمانه افزایش رنج ها و مرارت هاي توده هاي افغانستاني است.

### نتیجه گیري نهایي:

استراتژي جدید دولت امریکا در افغانستان عملا " استراتژي خروج از افغانستان " نیست، بلکه استراتژي تحکیم اشغال افغانستان است. اوباما و دارو دسته اش، از یکطرف علنا به تقویت چشمگیر قواي اشغالگر در افغانستان و تحکیم و گسترش کنترل بر عرصه هاي ملکي درین کشور ادامه مي دهند و از طرف دیگر دم از ضرورت خروج از افغانستان مي زنند. در واقع آنها مي گویند که تحکیم اشغال افغانستان را براي خروج از این کشور رویدست گرفته اند. اما خروج از افغانستان به آینده نامعلومي که معین و مشخص نیست و به زودي نیز فرا نمي رسد، محول مي گردد. در واقع از همان روز اولي که تجاوز بر افغانستان و اشغال این کشور آغاز گردید تا هم اکنون، امپریالیست هاي امریکایي ادعا کرده اند که سر انجام قوت هاي نظامي شان را از افغانستان بیرون خواهند برد. اما روندي که عملا توسط حکومت بوش پیشبرده شد تقویت روز افزون این قوا در افغانستان بود. اکنون حکومت اوباما روند مذکور را چند برابر تقویت کرده است و به همان پیمانه نیز روي موضوع خروج قوا از افغانستان تاکید مي نماید. حکومت اوباما با اینچنین تاکیدي، صرفا توازن تناقض موجود قبلي میان گفتار و کردار امپریالیست هاي امریکایي را بر قرار نگه داشته است.
عناصر تشکیل دهنده " استراتژي جدید امریکا در افغانستان " مجموعا و همچنان یکایك آنها ازین پتانسیل برخوردار اند که بحران افغانستان را بیشتر از پیش تشدید و گسترش بخشند و یا بطرف فروکش به نفع امپریالیست هاي امریکایي پیش ببرند. علي العجاله روند تشدید وگسترش بیشتر این بحران در جهت درگیر شدن بیشتر امپریالیست هاي امریکایي با آن، روند غالب است. آنها تلاش دارند که با تکیه به زور غلبه این روند را از میان ببرند. ولي محاسبات آن ها در این تلاش صرفا مبتني بر سرکوب و سازش با نیروهاي ارتجاعي اسلامي مسلح مخالف است. خواست هاي اساسي توده هاي مردم در محاسبات آنها جاي ندارند.
اما درین میان، مطرح شدن خواست هاي اساسي توده هاي مردم در میدان مبارزه، تقویت آنها و مبدل شدن باالفعل شان به محور مبارزات جاري در کشور، قبل از همه مستلزم تقویت جنبش انقلابي در کشور و برپایي و پیشبرد مقاومت ملي مردمي و انقلابي، بر محور مقاومت مسلحانه، علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده است؛ مقاومتي که در گام نخست میدانداري انحصاري اسلامیست هاي طالبي وگلبدیني بر عرصه کارزار ضد تجاوز و اشغال را از میان ببرد و در تکاملات بعدي خود خواست هاي اساسي توده هاي مردم را به خواست هاي اساسي مقاومت مبدل نماید. تلاش پیگیر و مستمر درینجهت نه تنها بخاطر رسیدن به فرجام نهایي ملي مردمي و انقلابي مقاومت و جلوگیري از تکرار " فاجعه هشت ثور " یك ضرورت انصراف ناپذیر است، بلکه یگانه راه موثر جلوگیري از معامله گري هاي احتمالي آینده طالبان و حزب اسلامي گلبدین با اشغالگران و رژیم دست نشانده و یا خنثي کردن تاثیرات اینچنین معامله گریها نیز هست.

---

# آنچه بارك اوباما در سخنراني دانشگاه قاهره بیان کرد

## استراتژي جدید امریکا در " جهان اسلام "

بارك اوباما رئیس جمهور امریکا به تاریخ چهاردهم جوزاي سال جاري در دانشگاه قاهره سخنراني اي ایراد کرد که " سخنراني تاریخي براي جهان اسلام " نام گرفت. بسیاري ها متن این سخنراني را تائید کردند، منجمله بعضي از بنیاد گرایان اسلامي مخالف امریکا. اما تعداد زیادي از تناقض میان گفتار و کردار دولت امریکا حرف زدند و این موضوع را پیش کشیدند که دولت امریکا در حرف از صلح صحبت مي کند، اما در عمل دست به تجاوز و اشغالگري میزند. حتي مي توان گفت که عکس العمل رهبر القاعده در برابر این سخنراني را مي توان در همین چهارچوب گنجاند و این یك مفهوم

ایدئولوژیکي کاربردي دارد. و چرا چنین نشود؟ رئیس جمهور امریکا سخنراني اش را با " السلام علیکم " آغاز کرد و با " رحمت خدا بر شما باد " خاتمه داد و در متن سخنراني نیز در چندین جا آیاتي از قرآن نقل کرد. پس دیگر از " جنگ صلیبي " علیه مسلمانان خبري نیست.
شکي نیست که کار نامه دولت امریکا به مثابه یك ابر قدرت امپریالیستي سرمایه داري نمي تواند سرشاراز تناقض میان گفتار و کردار نباشد. اما تمام متن سخنراني بارك اوباما را نمي توان بر اساس موجودیت تناقض میان متن این سخنراني و عملکرد هاي واقعي دولت امریکا مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. در واقع در موارد متعددي پیام این سخنراني به مثابه سخنراني رئیس جمهور یك ابر قدرت امپریالیستي سرمایه داري، لفظا و در حرف نیز واضح و روشن و کاملا بي پرده است، به قسمي که به صراحت دیدگاه، نیات وامیال امپریالیستي سلطه جویانه از آن بخوبي هویدا است.
بررسي مختصر فعلي نمي تواند یك بررسي همه جانبه از این سخنراني تلقي گردد، اما در آن سعي خواهد شد هم به پیام هاي صریح امپریالیستي سخنراني مذکور و هم به لفاظي هاییکه نشاندهنده تناقض میان گفتار و کردار امپریالیست ها است، توجه به عمل آید.
این سخنراني یك مقدمه و یك موخره دارد و در قسمت اصلي متن خود روي هفت موضوع انگشت گذاشته است: موضوع تند روي اسلامي، موضوع فلسطین، موضوع ایران، موضوع حقوق بشر، موضوع زنان، موضوع آزادي مذهبي و موضوع انکشاف اقتصادي.
بارك اوباما فرزند یك مرد مسلمان امریکایي افریقایي الاصل و یك زن عیسوي امریکایي است. اسم انتخابي پدرش براي او " حسین " بوده است. البته او شخصا خودش را یك عیسوي مي داند. ولي فراموش نمي کند که در سخنراني دانشگاه قاهره، خود را بنام " بارك حسین اوباما " معرفي نماید. در واقع او بطور کلي در این سخنراني سخت مي کوشد که این تعلق خانوادگي مسلماني اش را به مثابه وسیله اي براي خودي نشان دادن به مسلمان ها مورد استفاده قرار دهد. متاسفانه همین موضوع، چه قبل از سخنراني دانشگاه قاهره و چه بعد از آن، توانسته ومي تواند توهمات زیادي در میان ذهنیت هاي غبار آلود مذهبي توده هاي مسلمان ایجاد نماید.
اما این خودي نشان دادن یك مفهوم طبقاتي معین و مشخص دارد. رئیس جمهور یك ابر قدرت امپریالیستي، چه خودي نشان دهد و چه دشمني، وظیفه و مسئولیت اساسي اش، توجه به منافع امپریالیستي دولت متبوعش هست و طرف خطاب اصلي اش نیز طبقات استثمارگر حاکم و نیروهاي سیاسي نماینده این طبقات هستند. این موضوع بار بار در متن سخنراني به صراحت مطرح گردیده است.
در واقع بر مبناي همین وظیفه و مسئولیت اساسي و توجه به مخاطبین اصلي است که در همه قسمت هاي نه گانه سخنراني، ماهیت دشمنانه " خودي نشان دادن" هاي اوباما در قبال توده هاي کشور هاي اسلامي به روشني و صراحت خود را نشان مي دهد.
اولین چیزي که در سخنراني بارك اوباما جلب توجه مي کند این است که او مجموعه کشور هاي به
اصطلاح اسلامي را به مثابه یك مجموعه دیني واحد اسلامي تلقي مي نماید که همان مفهوم " امت اسلامي " را تداعي مي نماید، مفهومي که اساسا با استثمار طبقاتي برده دارانه، فئودالي و بورژوا کمپرادوري گره خورده و تاریخا با برتري طلبي عربي ودر طول چند قرن موجودیت خلافت اسلامي با برتري طلبي ترکي و نیز لشکر کشي هاي غارتگرانه " خراسانیان " به سوي هند در طول قرون متوالي، معین و مشخص مي شده است و هم اکنون نیز چهارچوب ستم پذیري نیوکلونیالیستي وکلونیالیستي عامل و حامل شوونیزم عربي است.
بالاتر از آن، اوباما از همکاري میان ادیان مختلف صحبت مي نماید و مشخصا از اتحاد میان فرزندان ابراهیم و به بیان دیگر سه شاخه اصلي ادیان ابراهیمي یعني اسلام، عیسویت و یهودیت حرف میزند و همانطوریکه چند سطر قبل تر گفتیم سخنراني اش را با " السلام علیکم " آغاز مي کند و با " رحمت خدا بر شما باد " خاتمه مي دهد و در متن سخنراني اش نیز در چندین جا آیاتي از قرآن نقل مي نماید، و همینطور از انجیل و تورات.
این خط ، گرایشات سیاسي و اجتماعي ارتجاعي بنام دین و مذهب را نه تنها در کشور هاي به اصطلاح اسلامي بلکه در سراسر جهان تشویق و تقویت مي نماید. وقتي قوت هاي امریکایي به افغانستان حمله کردند، بوش از " جنگ صلیبي " سخن گفت. این نشان داد که رئیس جمهور یك ابر قدرت امپریالیستي که گویا " رسالت " صدور دموکراسي وحقوق
بشر به سراسر جهان را بر عهده خود مي داند، تا چه حدي " صلیبي " مي اندیشد. اما سخنراني بارك اوباما در دانشگاه قاهره یك سخنراني " صلیبي " یا جنگجویانه عیسوي نیست، ولي بیشتر از بیانات بوش کشیش مآبانه بوده و سراپاي آن آغشته به سموم مذهبي است؛ مبنایي که ارزیابي تمامي مسائل تاریخي وکنوني برآن استوار است.
به مطلب ذیل از مقدمه سخنراني توجه کنیم:
‹‹ روابط بین [ جهان ] اسلام و کشورهای غربی قرن ها همکاری و همزیستی را در بر دارد و همزمان بحران و جنگ های دینی را. اخیرا این تنش، با استعمار که مسلمانان بسیاري را از حقوق و امکانات محروم ساخت و جنگ سرد که درآن با اکثر کشورهای اسلامی در اکثر اوقات، بدون توجه به خواسته های خود این کشورها، بحیث دست نشانده و یا نماینده دیگران برخورد صورت گرفت، افزایش یافت.
علاوه بر آن تغیرات عمده که با مدرنتی یا نو گرایی و جهانی شدن ایجاد شد در بین تعداد زیاد مسلمانان مفکوره ای را ایجاد کرد که غرب دشمن سنن اسلامی می باشد. افراطگرایان خشن این تنش را در بین یک اقلیت نیرومند مسلمانان دامن زدند. حملات 11 سپتمبر سال 2001 و تلاش پیگیر این افراط گرایان که به خشونت علیه اهالی ملکی دست می زنند دربین مردم کشور من این مفکوره را ایجاد کرده است که اسلام نه تنها دشمن امریکا و غرب است، بلکه دشمن حقوق بشر نیز می باشد. این عمل ریشه های ترس و بی اعتمادی را پرورش داده است. ››
پیدایش و گسترش ‹‹ افراطگرایي خشن اسلامي ›› در بین ‹‹ یك اقلیت نیرومند مسلمانان ›› صرفا عکس العملي علیه تغییرات ناشي از نوگرایي و جهاني شدن و صرفا مبتني برین مفکوره که ‹‹ غرب دشمن سنن اسلامي میباشد ›› نیست. این وضعیت دلایل اقتصادي، سیاسي، فرهنگي و اجتماعي تاریخي و کنوني دارد.
بارك اوباما تا حدي خود به دلایل تاریخي آن، البته با طرز بیان خاص خودش، اشاره مي نماید، اما نه بصورت کامل. مسئله این است که در دوران " جنگ سرد " صرفا حاکمیت هاي ‹‹ اکثر کشور هاي اسلامي ›› دست نشانده غرب نبودند، بلکه غرب پرورش نیروهاي بنیاد گراي اسلامي حاکم و غیرحاکم بسیاري را

در سراسر این کشور ها بر عهده گرفت تا از طریق آنها نه تنها مبارزه علیه نیروهای کمونیست، ناسیونالیست و سکولار را در خود کشور هاي مذکور پیش ببرد، بلکه مبارزه علیه رقیب سوسیال امپریالیست وبلوك تحت رهبري اش را نیز بصورت موثري سازماندهي نماید. اما بارك اوباما چنان حرف میزند که گویا افراطگرایان مذهبي یك شبه صرفا در عکس العمل علیه تغییرات ناشي از نوگرایي و جهاني شدن و دفاع از ‹‹ سنن اسلامي ››بپا خاسته اند و حادثه 11 سپتامبر 2001 و ‹‹ خشونت ›› هاي بعدي را براه انداخته اند. او درینجا، نقش سیاسي آگاهانه غرب و مشخصا نقش آگاهانه امپریالیست هاي امریکایي در ایجاد و پرورش نیروهاي افراطگراي اسلامي بخاطر استفاده از آنها در پیشبرد اجنداهاي سیاسي خود شان را کلا کتمان مي کند. تلاش او از طریق سرهمبندي کردن دروغ هاي بسیاري، روي این مسئله متمرکز است که بتواند رشته هاي بریده شده دوستي با برخي از همین نیروها را دوباره با هم وصل کند. او مي گوید:

‹‹ من به اینجا آمده ام به قاهره که بین ایالات متحده و جهان اسلام صلح را جستجو کنم، صلحي که بر منافع و احترام دوجانبه استوار باشد. صلح که به این حقیقت نیزمتکی باشد که امریکا و اسلام از هم مجزا نیستند و از اینرو نباید رقابت داشته باشند. بلکه آنها دو روی یک سکه می باشند و ارزش های مشترک دارند، ارزش های عدالت و ترقی، ارزشهای تحمل و احترام برای تمام بشریت.

یک کوشش پیگیر باید آغاز شود تا به یکدیگر گوش بدهیم، از یکدیگر بیاموزیم، یکدیگر را احترام کرده و نکات مشترک را جستجو کنیم. طوریکه در قرآن کریم آمده است که از خدا آگاه باشید و همیشه حقیقت را بیان کنید. این چیزیست که من میخواهم یعنی حتی الامکان ابراز حقیقت، با در نظر داشت وظیفه ای که در پیش روی ما قرار دارد و استوار به این عقیده که منافع مشترکي که بحیث انسان برای ما وجود دارد، قوی تر از قوه ای است که ما را از هم دور می سازد. ››

ذکر منافع واحترام دوجانبه، ارزشهاي مشترك عدالت، ترقي، تحمل و احترام براي تمام بشریت، به یکدیگر گوش دادن، از یکدیگر آموختن، یکدیگر را احترام کردن و جستجوي نکات مشترك میان یك ابر قدرت امپریالیستي و بخشي از ملل و خلق هاي تحت ستم ( ملل و خلق هاي کشور هاي اسلامي )، دروغ هاي شاخداري بیش نیستند. اینها چیز هایي نیستند که میان امپریالیست هاي ستمگر و ملل و خلق هاي تحت ستم بطورعموم وجود داشته باشند و یا بتوانند به وجود بیایند. همچنان قوي تر بودن منافع مشترك انساني میان امپریالیزم امریکا و ملل و خلق هاي تحت ستم کشور هاي اسلامي، و مجموع ملل و خلق هاي تحت ستم دنیا، نسبت به منافع متضاد میان آنها، نیز یك افسانه ساخته و بافته امپریالیستي است. اما نباید تصور کرد که این جستجوي مشترکات، هیچ مخاطب واقعي ندارد. طبقات حاکمه استثمارگر کشور هاي اسلامي و نیروهاي ارتجاعي اسلامي در مجموع مخاطبین واقعي این خطاب هستند و شرط و شروط را نیز بارك اوباما صریحا مطرح مي نماید: متکي بودن این طبقات و نیروها به اسلام واقعي. او به صراحت مي گوید:

‹‹ مشارکت بین امریکا و [ جهان ] اسلام به اسلام واقعی متکی می باشد نه چیزی که اسلام نیست و من بحیث رییس جمهور امریکا جزء مسئولیت خود میدانم که برضد تصورات غلط از اسلام در هر جایی که ظهور می کند، مبارزه کنم. ››

پس اسلام واقعي عبارت از اسلامي است که تکیه گاه " مشارکت " بین امریکاي امپریالیست و " جهان اسلام " تحت سلطه شده بتواند و رئیس جمهور امریکا مسئولیت خود میداند علیه ظهور تصورات غیر از این در مورد اسلام، در هر جایي از دنیا، مبارزه نماید. به این ترتیب او تمامي دولت هاي کشور هاي اسلامي وهمه نیروهاي اسلامي را به" مشارکت " با امریکا دعوت مي نماید و علیه مخالفین این " مشارکت " در سراسر جهان اعلام مبارزه مي نماید. ازین قرار، شعار در اساس همان شعار معروف دارو دسته بوش است، اما شکل کلونیالیستي آن به شکل نیوکلونیالیستي تغییریافته است. آن دارو دسته زماني گفت:‹‹ هر کي با ما نیست، با دشمن ما است. ›› و علیه آنها " جنگ صلیبي " اعلام کرد. اما اوباما مي گوید: " هر مسلماني که با ما نیست، مسلمان واقعي نیست و من علیه او در هر جایي از جهان که باشد مبارزه مي کنم. "

اوباما بلا فاصله وظیفه خود مي داند که در پهلوي اسلام واقعي، امریکا را نیز با صفات ذیل معرفي نماید:

‹‹ امریکا هم جزء آنچنان تصور خامي که گویا یک امپراتوری خودخواه می باشد، نیست. ایالات متحده یکی از بزرگترین منابع پیشرفت در جهان است، پیشرفتي که جهان نمونه آنرا ندیده است. ما از انقلاب ها علیه امپراطوری ها زاییده شده ایم. امریکا بر اساس این ارزش که همه مساوی خلق شده اند ایجاد شده و ما قرنها خون داده ایم و مبارزه کرده ایم تا این ارزش ها تحقق پیدا کنند، چه در حدود سرحدات خود ما و چه در سرتاسر جهان. ما از همه فرهنگ هاي گوشه و کنار جهان، رنگ گرفته و به یک مفهوم کلی آمده ایم، یعنی از مفاهیم کلی به یک مفهوم واحد رسیده ایم. کار بسیار زیادي انجام شده است تا یک امریکایی افریقایی الاصل بنام بارک حسین اوباما رییس جمهور امریکا انتخاب شود. ››

یك امریکایي افریقایي الاصل بنام بارك حسین اوباما رئیس جمهور امریکا انتخاب شده است تا شهادت دهد که امریکا یك قدرت امپریالیستي نیست، که امریکا نه بزرگترین مانع پیشرفت بلکه بزرگترین منبع پیشرفت جهان است، که امریکا از انقلاب ها علیه امپراتوري ها زاده شده است و یك نیروي انقلابي ضد امپراتوري ها باقي مانده است، که امریکا بر اساس مساوات میان تمامي انسان ها ایجاد شده و براي تحقق این ارزش در خود امریکا و در سراسر جهان خون داده است، که فرهنگ امریکا فرهنگ مشترکي از تمامي فرهنگ هاي اطراف و اکناف جهان است. دلیل "واضح " اثبات این ادعا ها هم موجودیت خود گوینده به عنوان رئیس جمهور چنین کشوري است.

اینچنین شهادت دروغیني را بوش داده نمي توانست. اصلا به دهانش جور نمي آمد و وقاحتش را هم نداشت. اما بارك اوباما از آنچنان وقاحتي برخوردار است که مي تواند چنین شهادتي بدهد و مي دهد. در واقع نقش اوهمین است. او آمده است تا دست ها و دامن ناپاك قصاب جهاني را تطهیر نماید و آبرو و حیثیت برایش بخرد.

این امریکایي افریقایي الاصل، بخاطر ایفاي نقشي که بر عهده اش گزاشته شده است، بدون هیچگونه شرمندگي وخجالتي، به تقدیس ارتجاعي ترین سنت ها مي پردازد: او مي گوید:

‹‹ حکومت امریکا به محاکم رجوع کرده است تا از حقوق زنان و دخترانی که می خواهند حجاب را رعایت کنند، دفاع کند و کسانی را که این حق را تلف می نمایند، مجازات کند. ››

رعایت حجاب به مثابه حق زنان و دختران، در اساس یك افسانه دروغین

است. رعایت آنچه را کـه شوونیزم مـرد سـالار اسـلامي بـالاي زنـان و دختـران مسلمان تحمیل کرده است، نمي توان حقي از حقـوق زنـان مسـلمان دانسـت. دریـن رابطه، حق آنها با مبارزه علیه این تحمیل و عـدم رعایـت آن معـین و مشـخص مـي گـردد. قـدر مسلم است کـه برخـورد هـاي سـفید پوسـتان شوونیسـت بـا زنـان چـادر پـوش مسلمان مبتنـي بـر مخالفت آنهـا بـا حجـاب اجبـاري نیسـت، بلکـه مبتنـي بـر تحقیر و توهین آنها بـه عنـوان غیـر سـفید و یـا غیـر عیسـوي یعنـي مبتنـي بـر نـژاد پرستي و یا برتري طلبي دیني است. این نـژاد پرسـتي و برتـري طلبـي دینـي، جلـوه هـاي متنـوع و گونـاگوني دارد و صـرفا در رابطه با حجاب زنـان مسلمان تبـارز نمـي نمایـد. امـا ترجمـه عملـي آنچـه اوبامـا مـي گویـد، عبـارت اسـت از تثبیـت " حـق " تحمیل حجاب توسط مردان مسلمان بـالاي زنـان و دختـران خـانواده هایشـان و " اومانیزم " امپریالیستي که هدفش حفظ و حراسـت از نظـام اسـتثمارگرانه حـاکم بـر جهان است، بـا طیـب خـاطر این تحمیـل را مي پذیرد تـا گویـا همزیستي جهـاني برهـم نخورد.

به ادامه گفته هاي اوباما توجه کنیم:

‹‹ البتـه درک مشـارکت بشـری آغـاز یـک وظیفه دشوار می باشد. عبارات به تنهایی نمی توانند ضروریات مردم ما را برآورده بسازند. این احتیاجات تنها در یک صورت برآورده شده می تواند که ما در سال هـای بعد بـا شـهامت عمل کنیم و درک کنیم کـه تهدیـد هـایی کـه بـه آن روبـرو هسـتیم مشترک مـی باشند و عدم رسیدن بـه این هدف به همه ما صدمه وارد می کند.

زیـرا مـا از تجـارب اخیر فهمیدیم کـه اگر سیستم اقتصادی در یـک کشور بـه ضـعف روبـرو مـی شـود، آسـایش در کشـورهای دیگر نیز برهم میخورد، وقتـی کـه مـرض سرما دامنگیر یـک فرد بشر می شود همـه بـه خطـر روبـرو مـی شـوند. وقتیکـه یـک کشـور بـرای بدسـت آوردن اسـلحه اتـومی تلاش میکنـد خطـر حمـلات اتـومی بـر تمـام کشـورها بیشـتر مـی شـود. وقتیکـه افـراط گرایان خشن در برخـی از کـوه هـا فعالیت مـی کننـد، مردم در آنسوی اقیـانوس بخطـر روبرو می شوند. وقتیکـه مـردم بیگنـاه در بوسنیا و دارفـور بـه قتـل میرسـند لکـه آن بـر وجـدان مشـترک همـه قـرار مـی گیـرد. این است راه همزیستی در جهان در قرن 21 و ایـن اسـت مسـئولیتي کـه مـا بحیـث بشر در برابر یکدیگر داریم. ››

بارك اوباما رئیس جمهور امریکـا است و بـا جهاني شدن سیستم اقتصادي سرمایه داري بخوبي آشنا است. امـا او بـه عنـوان فـردي کـه در راس بزرگتـرین قـدرت سـرمایه داري امپریالیسـتي جهـان قـرار گرفته است، طبعا طرفدار مبارزه جهاني در ضـدیت بـا ایـن سیسـتم نیسـت، بلکـه طرفدار کوشش جهاني براي حفظ و ابقاي ایـن سیسـتم و طرفـدار قدرتمنـد بـودن و قدرتمنـد مانـدن، و نـه ضـعف آن، در سراسـر جهـان اسـت. راه همزیسـتي پیشـنهادي او، همزیسـتي در چهـارچوب همـین سیسـتم موجـود جهـاني اسـت. او دریـن کوشـش تـا آنجـا پـیش میـرود کـه سرمایه داري جهاني شده کنـوني را ذاتـا یـك سیسـتم غیـر امپریالیسـتي مبتنـي بـر مشـارکت همـه در مقابلـه علیـه مشکلات و مبتنـي بـر شـریك بـودن همـه در پیشـرفت اعلام مي نماید و مي گوید:

‹‹ ایـن یـک مسـئولیت بـزرگ اسـت کـه بـردوش همـه مـا مـی باشـد. زیـرا تـاریخ انسان ها از حوادثي که ملت ها و قبیله ها یکدیگر را استثمار کرده اند تا منـافع خود را بدسـت آورنـد، پـر اسـت. امـا در ایـن عصـر نـوین چنـین مفکـوره هـا خـود شکسـتن، معنـی دارد. بـا در نظرداشـت وابستگی مـا بـه یکدیگر، هر نظم جهانی ایکه به اساس آن حکمرانی یـک ملت بر ملت دیگر نافذ شود، همیشـه بـه نـا کـامی روبرو خواهد شد. پس نظر مـا در مورد گذشته هر چیزي که باشد، باید مـا زنـدانی آن نباشـیم. بـا مشـکلات خـود بایـد بـا مشارکت برخورد کنیم و در پیشرفت باید همه شریک باشند. ››

تاریخ انسان ها صرفا ازحوادثي کـه ملت ها وقبیله ها یکدیگر را استثمار کرده انـد تا منافع شان را بدست بیاورند، پر نیست، بلکه مهم تر از آن مملو از حوادثي است کـه طبقـات اجتمـاعي استثمارگر حـاکم، طبقـات اجتمـاعي تحت استثمار محکوم را مـورد اسـتثمار قـرار داده انـد. نظـام هـاي اجتماعي برده دارانـه، فئـودالي و سرمایه داري در اشکال و صـور گونـاگون خـود در تاریخ انسان هـا، بـر همین مبنـا بـه وجـود آمده و تاریخ خود را طي نموده انـد و طـي مینماید.

نظـام سـرمایه داري مبتنـي بـر اسـتثمار طبقاتي سرمایه دارانه یعني استثمار طبقـه کارگر توسط بورژوازي است. این مبنا هم در عصـر سـرمایه داري رقابـت آزاد وهـم در عصـر سـرمایه داري انحصـاري یعنـي سرمایه داري امپریالیستي موجود است. همین ساختار دروني نظام سرمایه داري امپریالیستي حاکم بر جهان کنوني، درون مایـه وضـعیت اسـتثمارگرانه و سـتمگرانه آن در قبـال ملـل وخلـق هـاي تحـت سـتم جهان است و تـا زمـاني کـه آن باشد، این نیز خواهد بود. بـه همین جهت است کـه تقسـیم جهـان بـه متروپـول هـاي امپریالیستي و ملـل تحت سـتم امپریـالیزم یکي از خصایل ذاتي سیستم سرمایه داري امپریالیستي مسلط بـر جهـان اسـت. ایـن تقسـیم بنـدي کماکـان موجـود اسـت و تـا زماني که نظام سرمایه داري امپریالیستي دوام نمایـد، بـه حیـات خـود ادامـه خواهـد داد.

امـا عصـر اسـتعمار کهـن کـه قـدرت هـاي اسـتعماري امپریالیسـتي رسـما منـاطق مختلف جهان را به مستعمرات خود مبدل مـي نمودنـد، پایـان یافتـه اسـت. مبـارزات ملي خلق هـاي تحـت اسـتعمار علیـه قـدرت هـاي اسـتعماري امپریالیسـتي در طـول چندین دهه قرن بیست و حمایت انقلابـات پیروزمنـد پرولتـري از ایـن مبـارزات بـه عمـر اسـتعمار کهـن پایـان داد. امـا پایـان یافتن عمر استعمار کهن بـه مفهـوم پایـان یـافتن اسـتعمار بطـور کـل نبـود. بـه دلیـل متوقـف مانـدن و یـا منحـرف شـدن اکثریـت مبارزات ملي خلق هـاي تحت اسـتعمار در نیمـه راه و همچنـان سـرنگون شـدن انقلابات پرولتري پیرزمند و بطور کل بـه دلیـل مسـلط مانـدن نظـام سـرمایه داري امپریالیسـتي بـر جهـان، موقعیـت مسـلط متروپـول هـاي امپریالیسـتي و موقعیـت تحـت سـلطه ملـل تحـت سـتم امپریـالیزم، صـرفا توانسـت دچـار تغییراتـي گـردد، امـا در قـالب و شکل جدید یعنـي اسـتعمار نـوین همچنان ادامه یافت.

بعد از فروپاشي بلـوك وارسا یعنـي بلـوك تحت رهبري سوسیال امپریـالیزم شـوروي و متعاقـب آن فروپاشـي خـود شـوروي سوسیال امپریالیسـتي، امپریـالیزم امریکـا مدعي گردید که نظم نوین صد سـاله تحت رهبري اش را ایجاد مي نماید. این ادعـاي جهانخوارانـه، در تداوم خود، نـه بـه جهـان بدون جنگ، بلکه به لشکر کشي هـاي تیـپ استعماري کهن بـالاي کشـور هـاي تحت سلطه منجر گردید. دار و دسته بوش حتي الگـو بـرداري از امپراتـوري روم را علنـا بـه مبحثـي از مباحـث سیاسـي خـود مبـدل نمـود. لشـکر کشـي بـالاي افغانسـتان و عراق با همین دید به عمل آمد.

امـا امپریـالیزم امریکـا، و لـو در موقعیـت یگانـه ابر قدرت موجود جهـاني، نتوانسـت و نمـي توانسـت عصـر اسـتعمار کهـن را دوبـاره زنـده نمایـد. قـوت هـاي مهـاجم امریکایي و متحدین شان، گرچه افغانستان و عـراق را عمـلا اشـغال کـرده و بـه مسـتعمرات فاقد اسـتقلال مبـدل نمودنـد و رژیـم هـاي دسـت نشـانده شـان دریـن دو

کشور را بر مسند قدرت پوشالي نشاندند، اما نتوانستند – و نمي توانستند – این دو کشور را رسما بـه مستعمره شان مبدل نمایند. قبلا هم قوت هاي مهاجم سوسیال امپریالیستي با وجودیکه عملا افغانستان را براي مدت تقریبا یك دهه تحت اشغال گرفته و به مستعمره فاقد استقلال مبدل نموده بودند، اما نتوانستند – و نمي توانستند – این کشور را رسما مستعمره شان بسازند. این وضعیت، و ظاهر سازي توام با آن در کشور هاي تحت اشغال ( دولت وبیرق به اصطلاح ملي و روابط دیپلماتیك به اصطلاح مستقل با کشور هاي جهان )، علیرغم اینکه نتوانسته و نمي تواند براي قوت هاي اشغالگر محیط فاقد مقاومت علیه خود در کشور هاي تحت اشغال به وجود بیاورد، به نحوي تناقض ذاتي میان استعمار خواهي هاي تیپ کهن و دوران پسا کلونیالیستي کنوني در جهان را نشان مي دهد. مرور زمان براي اشغالگران امریکایي، این تناقض را تخفیف نداد بلکه به سوي تشدید و تعمیق بیشتر سوق داد.

سر انجام بخش عمده سرمایه داري انحصاري حاکم بر امریکا ترجیح داد که دارو دسته امپراتوریخواه را کنار بگزارد و دارو دسته اوباما را رویکار بیاورد. منظور اوباما از عصر نوین، عصر پسا کلونیالیستي یعني عصر نیو کلونیالیستي است. او در واقع مي گوید که داشتن مفکوره استعماري کهن در عصر کنوني، به معني خود شکستن است، درست همانگونه که دارو دسته بوش نشان دادند که همینگونه هستند. به همین جهت است که امریکاي تحت رهبري اوباما از عراق در حال پا پس کشیدن است و استراتژي جدیدش در افغانستان را، علیرغم اینکه عملا از هر حیث به تحکیم بیشتر اشغال این کشور مي پردازد، استراتژي خروج نام نهاده است، تا گویا ضدیتش با امپراتوریخواهي را نشان دهد.

اوباما روي وابستگي میان متروپول هاي امپریالیستي و کشور هاي تحت سلطه جهان انگشت مي گزارد و آن را اساس مشارکت در برخورد با مشکلات و شریك بودن در پیشرفت مي داند. به عبارت دیگر او " حکمراني " کلونیالیستي بالاي کشورهاي تحت سلطه جهان را نمي پسندد و روي شکست تاریخي این سیستم تاکید مي نماید و آنرا یك امر متعلق به گذشته اعلام مي نماید. تکیه او در واقع روي وابستگي متقابل نیو کلونیالیستي میان متروپول هاي امپریالیستي و کشور هاي تحت سلطه جهان است.

بارك اوبا ما با چنین دیدي به منابع تشنج و تنش میان امریکا و " جهان اسلام " مي نگرد. در ادامه خواهیم دید که دیدگاه او در مورد منابع هفتگانه تشنج وتنش مذکور، عمدتا مبتني بر نیوکلونیالیزم است، اما در عین حال، حق استفاده از روش هاي کلونیالیستي نوع کهن را حد اقل در موارد معیني نیز براي خود و دولت متبوعش محفوظ مي دارد.

ادامه دارد

---

# اداهاي استقلال طلبانه یك دست نشانده

روز سوم سرطان، یك گروپ هجده نفره از کاندیداهاي ریاست جمهوري رژیم دست نشانده که " شوراي تشریك مساعي کاندیداهاي ریاست جمهوري " را تشکیل داده اند، طي یك گرد همایي ملاقات هاي مقامات امریکایي و مشخصا ملاقات هاي سفیر امریکا با کاندیداهاي مشخص را محکوم کرده و این کار را مداخله در انتخابات دانستند. جالب اینکه " شوراي تشریك مساعي ... " آمادگي اش براي ملاقات با سفیر امریکا را بصورت دسته جمعي اعلام نموده و اینچنین ملاقاتي را بهترین راه تماس سفیر امریکا با کاندیدا ها دانستند. تقریبا همزمان با این گرد همایي، سخنگوي کرزي نیز مداخله خارجي ها در امور داخلي افغانستان را محکوم نموده و خواهان توقف این مداخلات گردید.

اخیرا سفیر امریکا ملاقات هایي با چند کاندیداي مشخص وبه ویژه عبدالله عبدالله و اشرف غني احمد زي، که پس از کرزي دومین و سومین کاندیدا محسوب میشوند، داشته است. وي به مطبوعات گفته است که غرض از این ملاقات ها آن است تا به کاندیداها گفته شود که دولت امریکا از کاندیداي مشخصي حمایت نمي نماید. معني این گفته آن است که گویا دولت امریکا از کرزي حمایت نمي نماید. در رابطه با اینچنین وضعیتي است که کرزي اداهاي استقلال طلبانه در مي آورد و سخنگویش خواهان توقف مداخلات خارجي ها در امور داخلي افغانستان مي شود، تا نمایش عوام فریبانه انتخاباتي اشغالگران و رژیم دست نشانده تکمیل گردد.

اکثریت بسیار بزرگي از افغانستاني ها هیچگونه علاقمندي براي شرکت در انتخابات ریاست جمهوري و شوراهاي ولایتي رژیم دست نشانده ندارند. بیشتر از دو سوم اقلیت کوچکي هم که خواهان شرکت درین انتخابات هستند، نسبت به کرزي بي اعتماد هستند و نمیخواهند به او راي بدهند. در شرایطي که هیچ کاندید دیگري نیز در مقابله با کرزي قد علم نکرده است، این احتمال قویا وجود دارد که کل پروسه انتخابات واضحا به یك افتضاح مبدل شود و انتخابات ریاست جمهوري رژیم به دور دوم کشیده شود. یك احصائیه گیري امریکایي نشان مي دهد که 31 فیصد راي دهندگان از کرزي، 7 فیصد از عبدالله عبدالله و 3 فیصد از اشرف غني احمد زي حمایت مي نمایند و 59 فیصد باقیمانده میان 40 نفر کاندیداي دیگر تقسیم شده اند.

در چنین شرایطي یك تاکتیك دو جانبه هماهنگ توسط مقامات امریکایي، به شمول سفیر امریکا و گروپ کرزي پیش برده مي شود تا این وطنفروش مرتجع، " وجیه المله " نشان داده شود و به این طریق بتواند در جو نفرت عمیق نسبت به اشغالگران و خائنین ملي، آبرویي کسب نماید و بعد از برنده شدن انتصابي در " انتخابات " بتواند ادعا کند که یك رئیس جمهور منتخب است.

اما ما اطمینان داریم که اکثریت بزرگي از هموطنان ما این وطنفروش خائن و مرتجع را بخوبي شناخته اند و نسبت به انتخابات رژیم نیز کاملا بي علاقه اند و در آن شرکت نمي کنند. بگزار جهانیان ببینند که تاکتیك هاي اشغالگران و دست نشاندگان شان براي رونق بخشیدن به انتخابات نمایشي ایکه پیشاپیش برنده آن اعلام شده است، تاکتیك هاي ناکامي اند که فقط وفقط باعث بي آبرویي وافتضاح بیشتر خود آنان خواهد شد.

# قطع برق به روي كارگران توليد كننده برق

روز سوم سرطان كارگران مجتمع صنعتي كود و برق مزار، كه يك مجتمع صنعتي دولتي است، بخاطر قطع شدن برق خانه هاي شان دست به اعتراض زدند. مجتمع كود و برق مزار شامل كارخانه هاي توليد برق و كود كيمياوي زراعتي و در حدود دوهزار و هشتصد منزل مسكوني براي كارمندان و كارگران است. اخيرا بنا به امر مقامات عاليرتبه رژيم پوشالي، جريان برق دو هزار و هفتصد منزل مسكوني كه كارگران و مامورين پائين رتبه درآنها سكونت دارند قطع شده است، در حاليكه در صد منزل مسكوني ديگر كه به رئيس و سائر مامورين عاليرتبه كود و برق اختصاص دارد، همچنان برق جريان دارد.

مواد سوخت كارخانجات توليد برق و كود اين مجتمع صنعتي، گاز توليد شده در ساحه خواجه گوگردك شبرغان است كه از طريق پايپ لاين داراي ظرفيت انتقال 90 ميليون متر مكعب گاز در سال، به اين مجتمع انتقال مي يابد. زمانيكه پايپ لاين انتقال گاز به " شوروي " فعال بود، سالانه دو ميليارد متر مكعب گاز به ازبكستان صادر مي گرديد، يعني مصرف تقريبا 28 ساله مجتمع كود و برق در يكسال.

برق قابل توليد درين مجتمع حد اكثر سي ميگا وات ( سي هزار كيلووات ) است كه عمدتا به مصارف دولتي دفاتر دولتي شهر مزار و مصارف خصوصي باشندگان اين شهر اختصاص يافته است. برق اپارتمان هاي مسكوني خود مجتمع نيز توسط برق توليد شده كارخانه برق آن تامين مي گردد. بهانه قطع شدن برق خانه هاي مسكوني كارگران و كارمندان پائين رتبه مجتمع، توسط مقامات رژيم، منجمله رئيس كود وبرق، كم شدن فشار گاز وارده به كارخانه برق ودر نتيجه كم شدن مقدار برق توليد شده عنوان گرديده است.

اعتراض كارگران اين بود كه چرا برقي كه آنها خود توليد مي كنند، به روي شان قطع گردد. آنها مي گفتند كه اگر واقعا در اثر كم شدن فشار گاز مقدار كل توليد برق كم شده باشد، چرا برق بصورت نوبتي قطع نمي گردد. طبق ادعاي يكي از كارگران معترض، اصلا موضوع بر سر كم شدن فشار گاز و كم شدن مقدار توليد برق نيست، بلكه دسيسه اي توسط مقامات عاليرتبه رژيم، به شمول رئيس گود و برق چيده شده است تا كارگران وادار به ترك منازل شان و وادار به رها كردن كار شوند و مجتمع كود و برق كلا از توليد باز بماند و پس از آن تحت پوشش خصوصي سازي و با قيمت فوق العاده نازل توسط نور چشمي ها و متعلقين اين مقامات خريده شود.

اينگونه چور و چپاول دارايي هاي عامه، مضمون اصلي سياست خصوصي سازي رژيم را تشكيل مي دهد و تحت اين عنوان تا حال ده ها موسسه توليدي دولتي يا عمدا براي توليد آماده ساخته نشده و يا هم از توليد باز نگه داشته شده و به سقوط سوق داده شده اند و سپس با قيمت بسيار نازل و با پرداخت اقساط به متعلقين مقامات عاليرتبه رژيم، به شمول متعلقين كرزي، فروخته شده اند.

اعتراض كارگران مجتمع كود و برق مزار تحت اين بهانه كه كارگران معترض بالاي منزل رئيس كود و برق حمله كرده و به خشونت متوسل شدند، سركوب گرديده و تعدادي از آنها دستگير شدند. ما اين عمل سركوبگرانه رژيم را محكوم نموده و از كارگران معترض پشتيباني مي كنيم.

---

# بحران در نیپال: استعفای پاراچاندا از نخست وزیری

## بحران اخیر نیپال بار دیگر ماهیت دروغین "انتخابات" و "پیروزی در انتخابات" را آشکار کرد.

**4 مي 2009. سرویس خبری جهانی برای فتح**

پاراچاندا ( پوشپا كمال داهال )، نخست وزير نيپال، روز 4 مي پس از يك نزاع جدي بر سر اينكه آيا لوي درستيز اردوي نپال اجازه دخالت در اقتدار حكومت او را خواهد داشت يا خير، استعفا داد.

پاراچاندا صدر حزب كمونيست متحد نيپال ( مائوئيست ) نيز هست. [ در اوايل 2009سال، حزب كمونيست نيپال ( مائوئيست ) پس از وحدت با حزب "مشعل" كه قبلا از آن انشعاب كرده بود؛ نام خود را به حزب كمونيست متحد نيپال ( مائوئيست ) تغيير داد. مشعل از مخالفين سرسخت مفهوم "مائوئيزم" و جنگ خلق بود.]. پاراچاندا لوي درستيز اردوي نيپال ( روكمنگود كاتاوال ) را به دليل سرپيچي از فرمان های حکومت، مقاومت در مقابل قانون اساسی موقت و " توافقنامه صلح جامع " كه جنگ خلق دهساله را پايان بخشيد، عزل كرد. اما رئيس جمهور نيپال ( رام باران ياداو ) تصميم گيری پاراچاندا را ملغی کرده و به لوي درستيز دستور داد كه در پست خود بماند. البته جنرال كاتاوال پيشاپيش نامه دولت پاراچاندا مبنی بر عزل خود را رد كرده بود. او از دستور وزير دفاع ( رام بهادر تاپه ) نيز، كه به اصطلاح مسئول اردوي نيپال است، سرپيچی كرد و حاضر نشد " تا رسيدن به توافق"، موقتا جنرال ديگری را بر جای خود بنشاند.

روز بعد، پاراچاندا در سخنرانی استعفای خود، بالاي رئيس جمهور نيپال به دليل " نقض قانون اساسی و عملكرد غير قانونی" انتقاد كرد و اين كار وی را حمله ای به " اين دموكراسی نوزاد و روند صلح " خواند. او گفت: « من به جای در قدرت ماندن و تعظيم در مقابل عناصر

خـارجی و نیروهـای ارتجـاعی، از ایـن حکومت استعفا می دهم. »
رئیس جمهور، استعفای پاراچاندا را قبول کرد و از وی خواست تـا تشکیل حکومت جدید، بعنوان نخست وزیر موقت در پست خود باقی بماند. رئیس جمهور جلسه ای متشکل از همه احزاب حکومتی برای بحث در مورد این بحران، فراخواند. در پاسخ به این وضع، حزب کمونیست متحد نیپـال( مائوئیست ) اعلام کرد کـه رئیس جمهور باید در مقابل مجمع عمومی پارلمان حاضر شـده و در رابطـه بـا بازگردانـدن جنـرال معزول معذرت خواهی کند و تـا زمـانی کـه این کار را نکرده، این حزب تمام روندهای پارلمانی را مختل کرده و بـه سـازماندهی اعتراضات خیابانی می پردازد.
بـابورام بـاترای ( یکی از رهبران حزب و وزیـر مالیـه دولـت) در جـواب بـه یکـی از خبرنگـاران کـه آیـا حـزب او بـه حکومـت جدید خواهد پیوست یا خیر؛ جواب داد کـه: « این به اصطلاح رئیس جمهور کـه بطور مستقیم زیـر رهبـری دهلـی جدیـد اسـت، فرمـان گرفتـه کـه در مقابـل دولـت منتخب بایستد و لـوي درستیز معزول اردو را در مقامش احیا کرده است. رئیس جمهور باید قبول کند کـه تصمیم او در تضاد بـا قـانون اساسی است تـا مـا بتوانیم در مـورد اینکـه آیا به حکومت جدید خواهیم پیوست یا خیر فکر کنیم. تا آن زمان ما به خیابان ها رفتـه و توده ها را برای مبارزه با این حزب غیر دموکراتیـــک [ حـــزب کنگـــره نیپـــال ] سـازماندهی خـواهیم کـرد. » ( روزنامـه هندو- 4 مي )
یکی دیگر از احزاب عمده در حکومتی کـه تحت رهبری حزب کمونیست متحد نیپال ( مائوئیست ) شکل گرفت، جریـانی است بـه نـام یـو ام ال ( حـزب متحـد مارکسیسـت لنینیست نیپال ). این حزب و یکـی دیگـر از احزاب کـوچکتر حکومت، در اعتراض بـه عزل جنرال اردو توسط پاراچانـدا، استعفا دادند. این وضع، حکومت پاراچانـدا را بـا رای عدم اعتمـاد در پارلمـان مواجـه کـرد. یعنی، حتـا اگـر پاراچانـدا استعفا نمـی داد، تضمینمی به بقای حکومتش نبود. اما نباید گذاشت که کشمکش های پارلمانی موجب پنهان ماندن مسائل اصلی این ماجرا شود.
همـــانطور کـــه پاراچانـــدا در ســـخنراني استعفای خود گفت، مقام ریاست جمهوری در نیپال یـک " قـدرت مـوازی" است. این مقام بـرای آن درست شده است کـه دولـت وی نتوانـــد اردو و نقـــش مرکـــزی آن را تضعیف کند یا سازمان اردو را عوض کند. نیروهـای اردو، ستون مرکزی هـر قـدرت دولتـی هستند و اصلا مهم نیست کـه چـه کسـی دفتـر نخسـت وزیـری یـا ریاسـت جمهـوری را در اختیـار مـی گیـرد. ایـن حقیقـت عـام اسـت؛ امـا در نیپـال دارای عملکرد ویژه است. نیپال نسبت بـه جمعیت خـــود، دارای بزرگتـــرین اردوي آســـیای جنوبی است. این اردو نقش نهادینـه بسیار مهمـی را در جامعـه بـازی کـرده و ضـمن همکـاری نزدیـک بـا دولـت هنـد، در حفـظ قدرت طبقات حاکمه نیپال نقش عریـان دارد و بـرای ایفـای ایـن نقـش دسـت بـه خشـونت های بـی حسـاب علیـه تـوده هـای مـردم زده است.

## بحـــران اخیـــر چگونـــه شـــکل گرفت؟

ده سـال پـس از جنـگ خلـق تحـت رهبـری حـزب کمونیسـت نیپـــال (مائوئیســـت) در نیپال، در نـوامبر 2006، يك قرارداد صلح تحت عنوان " توافقنامه صلح جامع" میان مائوئیسـت هـا و احـزاب پارلمـانی نظـام سلطنتی نیپال امضاء شد. متعاقب آن، در اگســت 2008، مائوئیســت هــا بــه یــک پیروزی شگفت انگیز در انتخابات مجلس موسسان دست یافتند؛ سلطنت را لغو کرده و مسئول تشکیل حکومت شدند.
در انتخابـات، ایـن حـزب بـیش از مجمـوع آرای دو حزب بزرگ دیگر [حزب کنگـره و حـزب متحـد مارکسیسـت- لنینیسـت ] رای آورد. امـا احـزاب دیگـر، بـر خـلاف قواعـد پارلمـانی بــه ایــن حــزب اجــازه تشــکیل حکومـت نـداده و آن را مجبـور کردنـد کـه ایجاد پست ریاست جمهوری را بـه مثابـه رئیس دولـت و سر قومنـدان اعـلاي قـوا، بپـذیرد. در آن زمــان گفتــه شــد ریاســت جمهوری صرفا یـک مقـام تشریفاتی است. امـا معلـوم شـد کـه قـدرت رئـیس جمهـور، وقتـی کـه بـرای مشروعیت دادن بـه اردوي نیپال بکار می رود، خیلی زیاد است.
جنـرال کاتـاوال در تمـام عمـر نظـامی اش مسئول سرکوب انقلاب بـوده اسـت. او در ایـالات متحـده امریکـا در " نیروهـای ویـژه " ( کــلاه ســبزها ) و " رنجرهــای ضــد چریکـــی"، و در برتانیـــه در آمـــوزش فرمانـدهی، و همچنـین در مـدارس نظـامی هند و پاکستان تعلیم دیده و بـه کسب مدال هــای افتخــار نائـل آمـده اسـت. در سـال 2003 - 2004 وی در مقام قومنـدان قول اردوي غربـــی اردوي شـــاهي نیپـــال و و رئـیس ارکـان حـرب اردوي نیپـال؛ رهبـری برخـی از جـدی تـرین نبردهـا علیـه جنـگ خلـق را در دسـت داشـت. در ایـن نبردهـا، اردوي وی شکســـت هـــای ســـختی از نیروهای انقلابی خورد. او در عملیات قتل، تجـاوز و شـکنجه و بـه آتـش کشـیدن روسـتاها توسـط اردو، نقـش عمـده ای داشت. پس از آتش بس اپریل 2006 میان انقلابیون مائوئیست و دولت نیپال، و قبل از عقد " توافقنامه صلح جامع" در نوامبر 2006 که جنگ خلق را بطور رسمی پایان داد، او به مقام لوي درستیز اردوي شـاهي نیپـال رسـید. او در کـودکی توسـط خانـدان شـاهي بـه فرزنـدی گرفتـه شـد و در قصـر بزرگ شد. وی بدون شک محصول نظام شـاهي بـود، امـا زمـانی کـه طبقـات حاکمـه نیپال، احزاب سیاسی و قدرت هـای خـارجی بـه اجمـاع رسیدند کـه حفظ ثبات اجتمـاعی در نیپال فقط با تبدیل سلطنت بـه جمهوری ممکـن اسـت؛ او بـه منـافع عـالیتر طبقـات حاکمــه گــردن گذاشــت. بــه ایــن ترتیــب، کاتـاوال تبـدیل بـه نشـانه تـداوم سیاسـی و اجتمـاعی نیروهـای مسلح نیپال شد. او بـا لغو سلطنت مخالفت نکرد امـا بـا هر گونـه تغییر در اردوي نیپال جز تغییر نـامش از " اردوي شاهی نیپـال" بـه " اردوي نیپـال"، مخالفت کرده است. طبق " توافقنامه صلح جـامع"، اردوي رهـائی بخش خلـق بایـد " در درون نیروهـای امنیتـی ادغـام شـود ". ایـن بـه معنـای منحـل کـردن اردوي انقلابـی بود؛ امـا بـر سر اینکـه ایـن اردوي انقلابـی چگونـه منحـل خواهـد شـد، تـنش و نـزاع دائمـی وجـود داشـته اسـت. در حـال حاضـر 19 هـزار تـن از اعضـای اردوي رهـائی بخش خلق در اردوگـاه هـای تحت نظـارت سـازمان ملـل بسـر مـی برنـد و سـلاح هـای آنهـا نیـز در دیپوهـای قفـل شـده ي تحـت نظارت سـازمان ملـل اسـت. کاتـاوال مخـالف آن است که فرماندهان اردوي رهائی بخش مقـام افسری خـود را حفظ کننـد و اعضـای اردوي رهـائی بخش وارد بدنـه اردو شـوند. او علنـا اظهـار کـرده کـه اجـازه نخواهـد داد اعضـای " سیاسـی شـده ی" اردوي رهـائی بخـش وارد اردوي نیپـــال شـــوند؛ گـــوئی اعضـای اردوي نیپـال سیاسـی نیسـتند! در نتیجـه، هـیچ گونـه " ادغـامی" میـان دو اردو صورت نگرفته است.
ارتـش نیپـال بـه جـای پـذیرفتن اعضـای اردوي رهـائی بخش، در حـال سـرباز گیری مسـتقل بـوده اسـت. اردوي نیپـال از سـال 2008 تــا کنــون، حــداقل ســه کـــارزار سربازگیری داشته که بصورت گسترده در رسانه های گروهی تبلیغ شده و همـراه بـا برگـزاری مراسـم خیابـانی بـوده اسـت. یـان مـارتین که فرستاده سـازمان ملـل در رابطـه بـا رونـد صـلح در نیپـال اسـت؛ در عکـس العمل بـه ایـن فعالیـت هـا اعلام کـرد کـه هـر

گونه سربازگیری توسط طرفین، تخطی از " روح و نص صریح توافقنامه صلح جامع " است. ( به نقل از انترنیشنل کرایسس - 19 فبروري 2009 ) با این وصف هیچ یک از قدرت های خارجی که روند صلح را نظاره می کنند نه تنها شکایتی از این مسئله نکرده اند بلکه سفرای این قدرت ها جلسات متعددی با کاتاوال برگزار کرده اند؛ گوئی او رئیس دولت نیپال است.

در همین حال، حکومت پاراچاندا اجازه اظهار نظر در مورد فرماندهی اردو نداشته است. بحران اخیر در اوائل سال حاد شد؛ زیرا، دولت خدمت هشت جنرال را که به سن تقاعد رسیده بودند، تمدید نکرد. کاتاوال به حرف وزیر دفاع گوش نداد و خودسرانه خدمت این هشت جنرال را تمدید کرد. در ماه مارچ، دادگاه عالی تصمیم وزیر دفاع را به حالت تعلیق در اورد. در اواسط اپریل، دولت رسما از کاتاوال خواست تا دلیل تخطی از دستورات دولت را در سه زمینه "روشن" کند: فعالیت های سربازگیری، تمدید مدت خدمت هشت جنرال متقاعد و بیرون کشیدن تیم ورزشي اردو از بازی های ورزشی سراسری میان شاخه های مختلف اردو و پلیس بدلیل آنکه قرار بود در مسابقه ای در مقابل تیم ورزشي اردوي رهائی بخش، شرکت کند.

## جنرال و "مجامع بین المللی":

سرپیچی جنرال مربوط به خصائل فردی که بدلیل تربیت سلطنتی اش کسب کرده، نیست. قدرت های بزرگ به او گفته اند که محکم بایستد. " گروه بین المللی بحران " که یک نهاد مطلع است، در گزارش 19 فبروري خود می گوید: « هند، قوی ترین متحد بین المللی اردوي نیپال و سهیم در دغدغه های آن است. اردوي نیپال برای مقاومت در مقابل هر تلاشی که ممکنست ساختار و فرهنگ فعلی آن را تضعیف کند می تواند به هند تکیه کند ». " گروه بین المللی بحران" یک نهاد مشورتی مستقر در بروکسل است که توسط سران سابق دول غربی و مشاورین و معتمدین آنها اداره می شود. وقتی این گروه می گوید: " به هند تکیه کن" یعنی اینکه به هند تکیه کن، زیرا منافع دولت توسعه طلب هند مساوی با منافع قدرت های امپریالیستی است. اما دولت های امپریالیستی عمده و دیگر قدرت ها بسیار مستقیم تر از اینها در امور سیاسی نیپال دخالت کرده اند.

بنا به گزارش " نیپال نیوز" در 12 اپریل، هنگامی که حزب کمونیست متحد نیپال ( مائوئیست ) اعلام کرد که جنرال باید اخراج شود و متحدین پارلمانی این حزب متزلزل بودند، « فرستادگان هشت کشور منجمله امریکا، برتانیه، هند، چین و جاپان به خانه نخست وزیر رفتند تا بطور جمعی موضوع را بحث کنند. وزیر مالیه، بابورام باترای نیز حضور داشته است. جامعه بین المللی نارضایتی خود را از حرکت حکومت در عزل لوي درستیز اردو ابراز کرد و گفت که این کار به روند صلح ضربه می زند.» باید سوال کرد، چطور است که کنترل حکومت غیر نظامی بر اردو، " به روند صلح ضربه می زند " ؟ آیا همین مسئله نشانه آن نیست که " جامعه بین المللی" و مرتجعین نیپال قصد دارند انحصار قهر نظامی را در دست کسانی که مورد اعتمادشان بوده و به منافع شان خدمت می کنند، نگاه دارند؟ این در واقع تهدید نظامی تلویحی حزب کمونیست متحد نیپال ( مائوئیست ) بوده و هشداري به آن است که بهتر است طبق انتظارات این قدرت ها و مرتجعین عمل کند.

در پی این " بحث جمعی" که به سبک مخفی مافیائی برگزار شد، سفیر هند برای مشاوره به دهلی جدید بازگشت و « هشدار داد که اگر لوي درستیز اردو در مقام خود احیا نشود، ائتلاف کنونی که تحت رهبری مائوئیست هاست در عرض چند روز از هم می پاشد. گزارشگران همچنین می گویند که وزیر خارجه هند ( پراناب موکرجی ) تلفنی به صدر حزب یو.ام.ل. گفته است که از نقشه مائوئیست ها مبنی بر اخراج لوي درستیز اردو حمایت نکند.» ( نیپال نیوز ) بعدا یکی از رهبران یو.ام.ال گفت: « هر چند حکومت حق دارد از لوي درستیز در مورد سرپیچی از دستورات توضیح بخواهد، اما حکومت این کار را با مقاصد غلط انجام داد.» ( نیپال نیوز. اول مي )

امریکا نیز سیگنال خود را فرستاد: روز 30 اپریل، وقتی که بحران در نیپال به اوج رسید، وزارت امور خارجه امریکا اعلام کرد که حزب کمونیست متحد نیپال( مائوئیست ) را در لیست رسمی سازمان های تروریستی خود نگاه خواهد داشت — علیرغم پایان جنگ خلق و پیروزی انتخاباتی مائوئیست ها!

بهانه وزارت امور خارجه امریکا این است که " لیگ جوانان کمونیست " که وابسته به حزب است، دست به خشونت می زند. این را دولتی می گوید که هم اکنون درگیر دو جنگ اشغالگرانه است که یکی از آنها ( جنگ عراق ) طبق قوانین سازمان ملل "جامعه بین المللی" غیر قانونی است و دیگری ( جنگ افغانستان )، طبق معیارهای انسانی و اخلاقی، یک جنایت است. بنابراین، امریکا اصلا در موقعیتی نیست که بخواهد در مورد خشونت های ادعائی جزئی قضاوت کند. به علاوه، کسی به خاطر نمی آورد که امریکا جنایت های نظامی گسترده و توده یی جنرال کاتاوال را محکوم کرده باشد. در ضمن، عین همان اتهاماتی که به لیگ جوانان کمونیست زده می شود به سازمان جوانان یو.ام.ال. وارد می شود؛ ولی اعتراض " جامعه بین المللی" علیه آن بلند نمی شود. نکته در آن است که اوباما، این " رئیس روسا " و فرمانده کل قوای مافیای "جامعه بین المللی" می خواست در رابطه با این ماجرا، حکم بدهد.

---

# جمهوري اسلامي ایران: در یك دست شمشیر در یك دست قرآن

انتخابات اخیر ریاست جمهوري در جمهوري اسلامي ایران و پیامد هاي بعدي آن، از یکطرف ماهیت استبدادي جمهوري اسلامي ایران و ازجانب دیگر ظرفیت انفجاري عظیم توده یي ناشي از تحمیل چند دهه ارتجاع و استبداد اسلامي بر مردمان ایران را بخوبي و روشني نشان داد.

ایرانیان در انتخابات قبلي ریاست جمهوري ایران، که در نتیجه آن احمدي نژاد براي بار اول به ریاست جمهوري رسید، کمتر سهم گرفتند. دلیل آن، نا امید شدن بخش هاي مهمي از آنها، از برنامه ها و عملکرد هاي جناح " اصلاح طلب " جمهوري اسلامي ایران بود. این وضعیت

عملا بـه نفـع جنـاح " اصول گرا " تمـام شـد. ايـن جنـاح پايـه هـاي اجتمـاعي و طرفـداران خـود را منظمـا سـازماندهي و بسيج كرد و توانست بـه آسـاني انتخابـات را ببرد.

اما اين بـار بخش هـاي مهمـي از ايرانيـان به برنامه انتخاباتي جنـاح " اصلاح طلب " كـه عمـدتا در برنامـه انتخابـاتي ميـر حسـين موسـوي نخسـت وزيـر سـابق جمهوري اسلامي ايران متبلور شده بـود، اميد بسته بودند و جنـاح " اصول گرا " نيز طرفداران خود را بسيج كرده بـود. بـه همـين جهت، اكثريت عظيمـي از ايرانيـان در انتخابات اخير سهم گرفتند.

مسلما جناح " اصلاح طلب " و مير حسين موسـوي انتخابـات را بـرده بودنـد. امـا جنـاح " اصـول گـرا " كـه از يكجانـب كنتـرل محكمـي بـر نيروهـاي مسلح دولـت دارد و در بحبوحـــه انتخابـــات بيشـــتر از پيش ايـن كنتـرل را تحكيم كـرده بـود و از جانب ديگر مسند رهبري ( ولايت فقيـه ) در جمهـوري اسـلامي ايـران نيـز بــه آن تعلـق دارد، نتيجـه انتخابـات را نپـذيرفت و بـا توسل بـه يك حركت كودتـايي، احمدي نژاد را برنده انتخابات اعلام كرد.

جنـاح " اصـلاح طلـب " و تـوده هـاي متـــوهمي كـــه بـــه اميـــد اصـــلاحات در جمهـــوري اســـلامي، در انتخابـــات ســـهم گرفته بودند، از پذيرفتن نتيجه اعلان شده سر بـاز زدنـد و وسيعا دست بـه اعتـراض زدند. براي مدت كوتاهي آنچنان اوضـاعي شكل گرفت كه پاشيدگي وسيع و عميق در حاكميت را نشان مي داد و توان آنرا براي كنتـرل بـر اوضـاع جـدا تحـت سـوال قـرار داده بود. اعتراضات وسيع تر و وسيع تـر شد و توده هاي عادي مردم ميدانـدار نبـرد هاي خياباني شدند.

امـا ايـن خيـزش وسـيع، هنـوز يـك انقـلاب نبود. اولا به اين دليل كه محرك و انگيـزه مستقيم اين خيـزش، تضـاد ميـان دو جنـاح " اصول گـرا " و " اصلاح طلب " خـود حاكميت يعني جمهوري اسلامي ايران بـود و ثانيا به اين دليل كه بخش اصلي شـركت كننـده دريـن خيـزش را خـرده بـورژوازي شـهري تشـكيل مـي داد و اكثريـت عظـيم كـارگران و دهقانـان بطورعمـوم دريـن خيزش سهم نداشتند.

مسلما اين خيزش پتانسيل مبدل شدن بـه يـك خيـزش انقلابـي را داشـت. اگـر از يـك جانب انقلابيون ايراني ظرفيت ايدئولوژيك – سياسي، توان تشكيلاتي و پايه توده يـي داخـل شـدن قدرتمنـد در درون ايـن خيـزش را مي داشتند و يـا در حـدي مـي بودنـد كـه اينچنين ظرفيت و توان و پايه را از طريق داخل شدن شجاعانه در درون خيزش بـه سـرعت بدسـت آورنـد و از جانـب ديگـر كـارگران و دهقانـان، يـا بـه دليـل آمـادگي خود بخودي و قبلي و يا به دليل سرعت و قدرت عمل نيروهاي انقلابي، به سرعت و وسـعت عكـس العمـل نشـان مـي دادنـد و ميدانـداران اصلي نبرد مـي شـدند، مـا مـي توانستيم شاهد يك انقلاب عليـه جمهـوري اسـلامي ايـران باشـيم. چنانچـه اينچنـين خيزشـي بـا فروپاشـي غيـر قابـل التيـام جمهوري اسلامي و شرايط مساعد منطقـه يي و بين المللي همراه مـي شـد، پيـروزي انقلاب حتمي بـود، در غيـر آن امكـان ايـن وجود داشـت كـه حاكميت سركوبگر قـادر بـه فرونشـاندن خيـزش شـود و انقـلاب شكست بخورد.

جمهوري اسلامي بخوبي مـي دانسـت كـه اگـر خيـزش برخاسـته از ميـان خـرده بـورژوازي شـهري دوام نمايـد، هـم درز هـاي درونـي خـودش و هـم احتمـال داخـل شدن وسيع تـوده هـاي كـارگري و دهقـاني به درون خيزش بيشتر و بيشتر مـي گـردد و انقلابيـون نيـز بيشـتر و بيشـتر فرصـت مـي يابنـد كـه عقبمانـدگي هـاي شـان را جبران نماينـد. بنـابرين بـه سـرعت عكـس العمل نشان داد، در يك دست شمشير و در دست ديگر قرآن. قوت هاي مسلح بخـاطر سـركوب در خيابـان هـا سـنگر گرفتنـد و خون ريختنـد و قـرآن نـاطق ( وليـه فقيـه ) نيـز بخـاطر فريـب بـر منبـر نشسـت و فتـوا صادر كرد، فتوايي كه هم فريب بـود و هـم تهديد.

به اين ترتيب، خيزش از طريق سركوب و اغفال خوابانده شد.

امـا آبرو باختگي جمهوري اسلامي بطـور كـل و افشـا شـدن ماهيـت سـركوبگرانـه آن ديگر غير قابل التيـام اسـت. رژيـم كوشـش خواهد كرد كـه چـانس دوام و جـان گـرفتن مجدد مخالفت و خيـزش عليـه خـود را از طريق بگير و ببند هاي وسيع و دميدن بـه ادا هـا و اطـوار هـاي ضـد امپرياليسـتي و ضـــد صهيونيســـتي ارتجـــاعي، شـــديدا تضعيف نمايد.

مسلما پس از خيزش اخير و سركوب آن، انقلابيـون ايرانـي و تـوده هـاي مبـارز آن كشـور، چـانس ايـن را دارنـد كـه نگذارنـد جمهـوري اسلامي مجددا بـه تحكيم دوره قبل از انتخابات اخير و تحكيم سال هـاي قبل دست يابد و جنـاح " اصـلاح طلـب " حاكميت نيـز نتوانـد وسيعا در ميـان مـردم تـــوهم پراكنـــي نمايـــد و انگيـــزه هـــاي مبـارزاتي تـوده هـا عليـه كليت جمهـوري اسلامي را به كجراه بكشاند.

روحيه رزمنده و جانبازانه اي كه دختران و پسران جوان خلق هاي ايران در جريـان خيـــزش اخيـــر از خـــود نشـــان دادنـــد، نشـاندهنده ايـن اسـت كـه پتانسـيل انقلابـي عظيمـي در ميـان خلـق هـاي ايـران بـراي انقلاب وجود دارد كـه اگـر از قـوه بـه فعـل در آيـد، كـاخ اسـتبداد و ارتجـاع جمهـوري اسلامي را قاطعانـه سرنگون خواهد كرد و بر ويرانه هاي آن " شهر رهـايي " را بـر خواهد افراشت.

يـاد جانباختگـان خيـزش تـوده اي اخيـر در ايـران را گرامـي مـي داريـم و آينـده نبـرد عليـــه ارتجـــاع جمهـــوري اســـلامي را شگوفان و پيشرونده مي خواهيم.

بـه رفقـاي مـان در دل هيـولاي جمهـوري اسـلامي ايـران و در قعـر گـرداب ارتجـاع سركوبگر حاكم، اطمينان مـي دهيم كـه مـا از اينجــا، از همســايگي ايــران، از زيــر ساطور سركوب و دام فريب اشغالگران و دست نشـاندگان شـان، تـلاش هـاي دليرانـه مبـارزاتي شـان را مـي بينـيم و شـاد بـاش مـي گـوئيم و بـا دلهـره و اميد واري نتـايج ايـن مبـارزات را مـي سـنجيم و تبليـغ مـي كنـيم. يقـين داريـم كـه چنانچـه مـا يـا آنهـا بتـــوانيم روزنـــه اي بگشـــائيم، چـــانس گشـودن روزنـه ديگـري در همسايگي نيـز به سرعت و قدرت افزايش خواهد يافت.

---

# مائوئيست ها
# بزرگترين خطر امنيتي براي ارتجاع حاكم بر هند

چـارو مازومـدار در جريـان نبـرد دسـتگير شـد و تحـت شـكنجه جانباخـت. رهـروان راهـش ، عليرغم تسليمي فضاحت بـار " مائوئيســت هــا " در نيپــال و عليــرغم شكسـت غـم انگيـز ناسيوناليسـت هـاي تميلـي در سـريلانكا، هنـوز دلاورانـه مـي

جنگند. حركت هاي مبارزاتي جنگي مائوئيست ها در هند، در جريان انتخابات اخير در آن كشور و در هفته ها و روز هاي اخير، همانقدر كه وسيع و گسترده است، هيجان انگيز و مايه دلگرمي هم مي باشد. منموهن سينگ برخاسته از خاكستر جنازه هاي چريك هاي خالستان، اين تحركات را بار بار بزرگترين خطر براي " امنيت ملي " طبقات حاكمه هند خوانده است. اخيرا دولت بورژواكمپرادور ها و فئودال ها در هند، حزب كمونيست ( مائوئيست ) هند را به مثابه يك تشكيلات " تروريستي " ثبت كرده است تا رسما در جرگه " جنگ ضد تروريستي " امپرياليست هاي امريكايي و شركاء شامل گردد و حمايت هاي تسليحاتي آنها را براي جنگ عليه " تروريست هاي مائوئيست " در هند جلب نمايد.

همزمان با اين كار، دولت هند به مائوئيست هاي هندي پيشنهاد مذاكره داده است تا راه براي پياده كردن تجربه نيپال، در هند نيز باز گردد. اصولا كارگرداني پشت پرده تجربه نيپال نيز با سياسيون كهنه كار هندي بوده است. آنها در كشاندن نيروهاي " چپ ياغي " به داخل سيستم شان، تجربه ومهارت كافي دارند. " دموكراسي هندي " تعداد زيادي از احزاب كمونيست " را رام كرده و در گله احزاب پارلمانتاريست هندي شامل ساخته است.

ساحه فعاليت هاي جنگي نيروهاي تحت رهبري حزب كمونيست ( مائوئيست ) هند رويهمرفته نصف قلمرو كشور بزرگ هند را در بر مي گيرد. اين فعاليت ها در حقيقت پس از آن شگوفايي و گسترش فوق العاده حاصل نمود كه دو حزب مائوئيست هند كه سال ها جدا از هم جنگيده بودند و در لحظاتي حتي عليه هم جنگيده بودند، بر مبناي يك خط ايدئولوژيك – سياسي و برنامه و استراتژي مبارزاتي واحد با هم وحدت كردند. البته وحدت مائوئيست هاي هند هنوز هم تكميل نشده است و حزب كمونيست هند ( ناگزالباري ) و حزب كمونيست ( مائوئيست ) هند جدا از هم مبارزات شانرا پيش مي برند. چنانچه اين دوگانگي بر مبناي يك خط و برنامه و استراتژي مبارزاتي اصولي واحد به وحدت مبدل گردد، جنگ خلق در هند باز هم يك جهش چشمگير به پيش برخواهد داشت.

جنگ انقلابي كنوني در هند از لحاظ سابقه به جنبش وسيع ناگزالباري تحت رهبري حزب كمونيست هند و چارو مازومدار وصل مي گردد. جنبش ناگزالباري شكست خورد و چارومازومدار نيز جانباخت. اما اين شكست يك شكست كاملا نابود كننده نبود.

از يك جانب گروه هاي معدودي از بقيه الجيش كوچك ناگزالي ها در اعماق جنگل هاي هند پناه گرفتند و سال هاي سال زندگي سختي را در پهلوي جنگليان زحمتكش گذراندند و طي چند دهه گذشته يكجا با آنها و در مسير پر پيچ و خم و مملو از فراز و نشيب مبارزه كردند و جنگيدند. ازين نظر جنگ انقلابي جاري در هند يكي از طولاني ترين جنگ هاي انقلابي موجود در جهان است.

از جانب ديگر گروه هاي ديگري از بقاياي جنبش ناگزالي، مبارزات شان را در سطح سياسي غير جنگي سازماندهي كردند و سال هاي سال است كه با فراز و نشيب براي تدارك جنگ انقلابي تلاش مي كنند.

مسير پراتيكي و تئوريكي دوگانه، ميان اين دو بخش فاصله انداخت و آنها را از هم دور تر و دور تر كرد. به نظر ما هر يكي از اين دو بخش، اصوليت ها و كمبود ها و نقاط قوت و ضعف شان را دارند. آرزوي ما اين است كه اصوليت ها و نقاط قوت بهم برسند و كمبود ها و ضعف ها دفع و رفع شوند.

---

# پايان غم انگيز يك نبرد شجاعانه

نبرد شجاعانه ببر هاي تميل در سريلانكا كه تقريبا سه دهه دوام نمود، در ماه مي امسال به نحو غم انگيزي پايان يافت. اين نبرد، سال هاي سال برجسته ترين جنبش مسلحانه در كل شبه قاره هند محسوب مي گرديد. فقط اخيرا در دوران جنگ خلق در نيپال، جنگ خلق مائوئيستي درين كشور، توانست براي چند سالي، قبل از منحرف شدن از مسير اصولي و اصلي مبارزاتي، دامنه و تاثير گزاري بيشتري نسبت به جنبش مسلحانه ببر هاي تميل حاصل نمايد و سراسر نيپال را در نوردد. دليل اين امر آن بود كه جنگ خلق در نيپال از لحاظ ماهيت طبقاتي و انقلابي خود ميتوانست به يك جنبش فراگير توده هاي نيپالي مبدل گردد. اما جنبش مسلحانه ببر هاي تميل اصولا نمي توانست به يك جنبش مبارزاتي سرتاسري در سريلانكا مبدل گردد. تميل ها در سريلانكا يكي از مليت هاي تحت ستم را تشكيل مي دهند كه صرفا بخش كوچكي از نفوس آن كشور را در بر مي گيرد. جنبش مسلحانه ببر هاي تميل يك جنبش مبارزاتي محدود به همين مليت تحت ستم بود و بنا به محدوديت ذاتي ناسيوناليستي خود نمي توانست به يك جنبش مبارزاتي سرتاسري توده هاي مليت هاي مختلف سريلانكا مبدل گردد. اما عليرغم اين محدوديت، ببر هاي تميل توانستند تقريبا سه دهه شجاعانه بجنگند و حتي در مقابل لشكر كشي تجاوزكارانه توسعه طلبان هندي مقاومت كنند و آن لشكر كشي را به ناكامي مواجه سازند.

پروسه مذاكراتي كه چند سال قبل ميان ببر ها و دولت سريلانكا در اثر به اصطلاح ميانجيگري دولت ناروي شروع گرديد، خوره اي بود كه بجان ببر ها افتاد. اين مذاكرات بار بار منجر به امضاي توافقنامه هايي براي آتش بس و موافقه كلي روي حقوق مليتي تميل ها در سريلانكا گرديد، اما اين موافقتنامه ها عمدتا از جانب دولت سريلانكا با توسل به بهانه هاي گوناگون نقض گرديد و جنگ دوباره از سر گرفته شد. درين جريان افق ديد ببر ها حتي در همان چهارچوب محدود ناسيوناليستي نيز محدود تر و محدود تر گرديد و سر انجام شكل خواست خود مختاري مليتي براي تميل ها در سريلانكا را گرفت. مذاكرات و در گيري هاي دوسه سال اخير اساسا روي حدود و ثغور اين خود مختاري دور مي زد و ببر ها كلا خواست استقلال طلبي را كنار گذاشته بودند. بدينسان بطور كلي پروسه مذاكرات در عين حال پروسه محدوديت روزافزون سياسي و نظامي براي ببر ها نيز بود.

آخرين نبرد ببر ها در ماه مي گذشته، يك

نبرد شديدا نامتوازن بود و آنها در ساحه محدودي گير مانده بودند. نظاميان دولتي سريلانكا در جريان اين نبرد ، بيشتر از بيست هزار نفر از مردمان ملكي تميل را قتل عام كردند. " كرن " رهبر ببر ها و دو معاونش در آخرين لحظات نبرد و در جريان تلاش براي شكستاندن حلقه محاصره، جان باختند. پس از آن، بقيه الجيش ضعيفي كه از ببر ها باقي مانده بود، پايان جنگ را اعلان كرد. دولت سريلانكا به جشن و شادي عمومي پرداخت و " جامعه جهاني " نيز با ناديده گرفتن كامل جنايت جنگي گسترده نظاميان دولتي سريلانكا، سركوب نهايي ببر ها و ادامه بي مزاحمت سلطه شوونيزم سينهالي بر تميل ها در سريلانكا را خوش آمد گفت.

مي توان گفت كه جنبش مسلحانه ببر هاي تميل و جنگ خلق در نيپال، عليرغم تفاوت هاي ماهوي طبقاتي و ايدئولوژيك – سياسي از همديگر، تاثيرات معيني رويهم داشته اند. ادامه شجاعانه نبرد ها توسط ببر ها را حد اقل مي توان يكي از عوامل جانبي منطقه يي آغاز جنگ خلق در نيپال دانست. همين سان آغاز پروسه مذاكرات ميان ببر ها و دولت سريلانكا، يكي از عوامل جانبي منطقه اي كشانده شدن مائوئيست هاي نيپالي بطرف مذاكرات و آتش بس با دولت نيپال شمرده شده مي تواند. سر انجام اختتام جنگ خلق در نيپال و وارد شدن مائوئيست هاي نيپالي به " پروسه مبارزاتي صلح آميز "، بطور كلي تمامي جنبش هاي مبارزاتي مسلحانه در نيم قاره ، منجمله ببر ها را تحت فشار قرار داد.

عليرغم اين مسائل، آخرين نبرد ببر ها شجاعانه بود. " كرن " در ميدان جنگ جان باخت. بيگمان او به اسطوره ملي تميل ها مبدل خواهد شد و اين ميتواند يك عامل تهييجي و تكيه گاه تاريخي براي مبارزات اصولي آينده براي تميل ها و كل توده هاي مبارز سريلانكايي محسوب گردد.

.

---

# بزرگترين ورشكستگي مالي صنعتي تاريخ امريكا

جنرال موترز، بزرگترين كمپني موتر سازي امريكا و جهان رسما اعلام ورشكستگي كرد. دولت امريكا قبلا 20 ميليارد دالر به اين كمپني تزريق كرده بود تا از ورشكستگي رسمي آن و تاثيرات منفي ايكه اين وضعيت بر مجموع اقتصاد امريكا تحميل خواهد كرد، جلوگيري نمايد. با وجود اين، خلاف انتظار اوليه دولت امريكا و گردانندگان كمپني، اين امر اتفاق افتاد. اين، بزرگترين ورشكستگي مالي صنعتي در تاريخ امريكا محسوب مي گردد.

اكنون دولت امريكا براي احياي كمپني، 30 ميليارد دالر ديگر به آن تزريق خواهد كرد. به اين ترتيب مجموع سهام دولت امريكا در اين كمپني به 60 % كل سهام خواهد رسيد. علاوتا در حدود 10 ميليارد دالر توسط كانادا به اين كمپني تزريق خواهد شد و مجموعا 12/5 % كل سهام به آن تعلق خواهد گرفت. در واقع كمپني جنرال موترز به كمپني اي مبدل خواهد شد كه 72/5 فيصد كل سهام آن دولتي و صرفا 27/5 % كل سهام آن خصوصي خواهد بود.

علي العجاله كمپني، توليد انواع مشخص موتر و همچنان توليدات محلي در نقاط معيني را تعطيل مي نمايد. در اثر اين اقدام 20000 نفر كار و شغل شان را از دست ميدهند و به جمع بيكاران ميپيوندند. بارك اوباما، رئيس جمهور امريكا اعلام كرده است كه اقدامات دولت امريكا در مورد كمپني جنرال موترز يك اقدام موقتي و گذرا خواهد بود و پس از سر پا ايستادن مجدد كمپني، كل سهام آن مجددا به بخش خصوصي انتقال خواهد يافت.

عليرغم اين امر، ورشكستگي كمپني جنرال موترز به دنبال ورشكستگي بانك هاي رهني امريكايي و تزريق صد ها ميليارد دالر توسط دولت امريكا براي احياي مجدد آنها، دليل عملي ديگري مبني بر ورشكستگي تاريخي اقتصاد نيو ليبراليستي مبتني بر خصوصي سازي، كه توسط امپرياليست ها در سطح جهاني با استفاده از هر وسيله اي اعمال مي گردد، بدست داده است. با اين هم، در غياب يك جنبش انقلابي نيرومند كه اين وضعيت را به مثابه زمينه اي براي برپايي انقلاب محكم بدست بگيرد، امپرياليست هاي امريكايي و سائر امپرياليست ها قادر خواهند بود كه بحراناتي از اينگونه را پشت سر بگزارند و از طريق تحميل اين خساره هاي صد ها ميلياردي روي شانه هاي كارگران امريكا و سائر كشور هاي امپرياليستي وهمچنان خلق هاي كشور هاي تحت سلطه، مجددا نفس تازه كنند. متزلزل ترين حاكميت ها و قدرت ها تا زده نشوند، خود بخود بر نمي افتند.

صفحه شعله جاويد در انترنيت: www.sholajawid.org

آدرس الكترونيكي شعله جاويد: sholajawid2@hotmail.com

به زودي منتشر مي شود:

" حزب دموكراتيك خلق افغانستان" را بهتر بشناسيم

# چو پيكاري ظفر يابد رجز خوان
# ميان جنگ وقت ادعا نيست

دردي سختي است
سخت ترين درد ها
درد شكستن ياران
و درد متعاقب آن
درد پدرود گفتن شان با آرمان
و درد متعاقب آن
درد نقض عهد و پيمان شان
و درد متعاقب آن
درد شهادت عليه همسنگران شان.

ببر امازون
وقتي در جنگل بود
و مي جنگيد
ما را در هر گوشه جهان
نبرد هايش براي جنگيدن آماده مي كرد.
و وقتي هم در قفس بود
ولي مي غريد
غرش هايش به ما نيرو مي بخشيد.
ازينرو ما همه در سراسر جهان
براي حفظ جانش با جان كوشيديم
و از نان اندك خود زديم
و براي زنده ماندنش خرچ كنيم.
اما وقتي از درون زندان
براي صلح و تسليم زوزه كشيد
ديگر از آن ببر جنگي و غرش هايش
اثر و نشانه اي باقي نماند
و ناگهان ببر ديروزي مان را
در هيئت يك گوره ناتوان يافتيم.
او شكست
با آرمان پدرود گفت
نقض عهد و پيمان كرد
و خود شهادت زنده اي عليه ما گشت.
پس لشكرش شكست و پراگنده گشت
و ياران همسنگرش نيز
يكي يكي به اسارت افتادند
و او جان و تن به صلح خواهي سپرد
اما به صلح نرسيد
و حتي به تسليمي هم نرسيد.
فرجامش اگر همچو مائو نشد
مي توانست همچون چيائو باشد
و ما مي توانستيم عكسش را
زينت بخش پناهگاه مان بسازيم.
اما حالا نمي توانيم بسازيم
و نمي خواهيم بسازيم.

ببر هيمالايا
وقتي به جنگل رفت
و خروش رعد آساي نبردش
از دامنه هاي ايوريست شنيده شد
يافتن پايگاهي در زمين
در نظر ما مجسم شد
و با پيشروي هاي پيهم بعدي اش
خود مان را آماده فتح آن قله يافتيم
تلاش هاي پيروزمندش
همه ما را به وجد مي آورد
و قوت مان مي بخشيد.
به شدت فريفته اش بوديم
حتي وقتي راه عوض كرد
و با دلهره هوشدار باشش داديم
ولي چون با اطمينان مي گفت
كماكان ميخواهد به قله برسد
نتوانستيم كاملا تكذيبش كنيم
و او را تهنيت و شاد باش گفتيم.
اما اكنون كه او را
به روشني وصراحت
همره گرگان و شغالان مي بينيم
و مقهور كرگسان و لاشخواران
به " كرن "،
آري به " كرن "
غبته مي خوريم.

" كرن " پس از سي سال نبرد
در راهش جان داد
راهي كه انتخاب كرده بود
محكم تر و قويتر از اوجالان
بيگمان راه او راه بنيادين نبود
و او نتوانست پيروز شود
و نمي توانست پيروز شود
اما مي توانست و توانست
به تسليمي و انقياد تن در ندهد
بخاك افتاد
اما دشمنش را به سجده نيفتاد.
مگر نه شعار نبرد اينست؟
**يا مرگ يا پيروزي!**

ببر همالايا
اگردومي را نمي توانست
كاش اولي را بر مي گزيد
تا اگر همچو مائو نگشت
همچو سرو بلندش مي گشت
و ما مي توانستيم عكسش را
زينت بخش پناهگاه مان بسازيم.
اما حالا نمي سازيم
و نمي خواهيم بسازيم.

كه په " ميوند " كي شهيد نه سوي
گرانه لاليه بي ننگي ته دي ساتينه!

جنگجويان بد بخت
نه به پيروزي مي رسند
و نه به مرگ دست مي يابند
شكست مي خورند
و آواره جهان مي شوند
و يا به كنج قفس مي افتند.
ما خود اين بدبختي را
در گذشته تجربه كرده ايم.
و جنگجويان بد بخت تر
ناتوانان از نبرد اند
و ما هم اكنون
اين بدبختي مضاعف را
به تجربه نشسته ايم.
اما بدبخت ترين جنگجويان
بدبختاني اند كه
شكست شان را پيروزي
تسليمي شان را برتري
سر خمي شان را سرفرازي
و انحراف شان را استواري
جا مي زنند
و بر خود ميبالند.
و ببر هاي ما اينگونه گشتند

درس ما از عاقبت شان
و عبرت ما از سرگذشت شان
اين است و بايد اين باشد:
با تواضع تدارك نبرد چيدن
و با تواضع جنگيدن
بدون خود ستايي و بزرگ نمايي
رجز خواني هاي قبل از پايان يك نبرد
لافزني هاي بيهوده است.
پس از آنكه نبرد به پختگي رسيد
و پيروزي به كف آمد
حقيقت همچو آفتاب
با دو انگشت پنهان نخواهد شد.